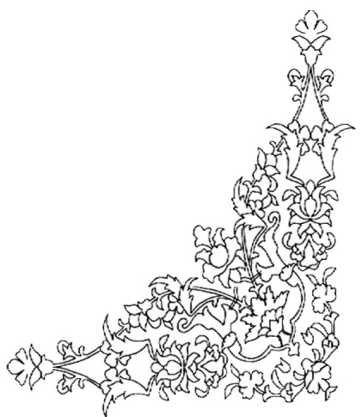
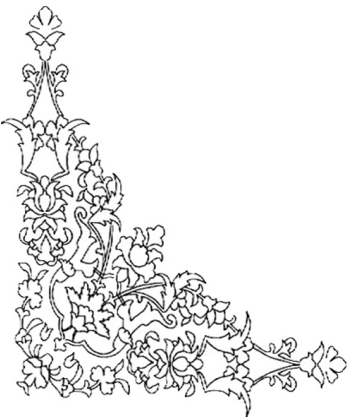


کفتارهای عرفانی (قسمت هفتم)

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تابنده (محبوب علیشاه)



دوازدهم

بهار ۱۳۸۸

فهرست

(جزوه دوازدهم)

عنوان

صفحه

- فراافکنی؛ گناه خود یا دیگری را به شخص دیگری نسبت دهد / اتهام و افترايي که تناسب نداشته باشد ، فقط لطمه به گوینده می زند تا به واقعیت / درویشی احساس امنيت و پاک شدن از گناهان است / درویشی جلوه‌ای از رحمت الهی است / درویشی محتاج به نام نیست که بدنام باشد یا خوش نام ۵
- امتیاز انسان در درجه بندی خطاها و ثوابها / با تفکر هر چیزی را درست به اندازه‌ی خودش ارزشگذاری کنید / بدنامی در درویشی و رعایت رفتار خوب و انجام وظایف ۸
- حکومت خدا همیشگی است / هم حساب آن طرف را باید بکنیم و هم قدر دورانی که اینجا هستیم را باید بدانیم ۱۰
- اول رمضان ۱۴۲۹ / تفاوت تظاهر و تجاهر ۱۳
- توجه به امر و نهی الهی / روزه گرفتن یا نگرفتن / ماه رمضان / اطاعت امر الهی / استهلال ۱۵
- سوره نساء / روابط زن و مرد باید حسنه باشد / مسأله‌ی کودکان ۱۸
- تعویض مکان جلسه برادران و خواهران در مجلس فقری صبح‌های شنبه در منزل حضرت آقای رضاعلیشاه / راه سلوک / راهنمایی قافله سالار ۱۹
- حکم شریعت و حکم طریقت / عشق و محبت / برنامه‌های دیروقت تلویزیون / به موقع خوابیدن و بیداری سحر ۲۰
- حساسیت نشان ندادن ۲۷
- پیروزی به واسطه‌ی ایمان و همبستگی مسلمین / رعایت عهد و پیمان / پیمان ظاهری و پیمان با خداوند ۳۱
- مثل و تشبیه / ایمان / جان و دل مؤمن / بیعت / اسلام و ایمان ۳۴

- تشخیص تقدّم و تأخّر وظایف / عقل عرفانی..... ۳۷.....
 جنبه‌ی بشری پیغمبر / نامه نوشتن و جواب دادن به سؤالات / تحقیق قبل از طرح سؤال /
 ۴۰.....
 اوراد و اطاعت از دستورات / خلوص نیت / هدف از درویش شدن / فکرهای متفرّق
 ولادت امام حسن مجتبی (ع) / رفتار و روش امام حسین و امام حسن (ع): هر دو امر الهی /
 ۴۵.....
 مطالعه تاریخ.....
 ۴۵.....
 توطئه معاویه و یزید / مظلومیت امام حسن (ع).....
 ۴۹.....
 زلزله بندرعباس / کمک مالی به صندوق کمک‌های فوق‌العاده /
 ۴۹.....
 ارزش کمک هر کسی به اندازه‌ی نیتی است که دارد / شب قدر / شروع ایام عزاداری ماه رمضان.....

مروری بر عناوین جزوات قبل

- اول، مطالب ۲۲ جلسه فقری ۵۱.....
 دوّم، مطالب ۳۷ جلسه فقری ۵۱.....
 سوّم، مطالب ۵۳ جلسه فقری ۵۲.....
 شرح رساله شریفه پند صالح (قسمت اول)..... ۵۳.....
 چهارم، گفت‌وگوهای عرفانی ۵۳.....
 پنجم، مکاتیب عرفانی (قسمت اول، سال‌های ۷۶-۱۳۷۵)..... ۵۳.....
 ششم، شرح استخاره (همراه با سی‌دی صوتی)..... ۵۴.....
 هفتم، مقدمه روز جهانی درویش ۵۴.....
 هشتم، مکاتیب عرفانی (قسمت دوّم، سال‌های ۷۹-۱۳۷۷)..... ۵۵.....
 نهم، گفتارهای عرفانی ۵۶.....
 دهم، گفتارهای عرفانی ۵۷.....
 یازدهم، گفتارهای عرفانی ۵۷.....

* با توجه به آنکه پاسخ نامه‌ها و سؤالات فقرا را عموماً در جلسات فقری بیان می‌فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک‌تک نامه‌ها و سؤالات نمی‌باشد، لطفاً مطالب این جزوات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایید.

* خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه‌مندان بخصوص فقرا و سایر مؤمنین به مطالب این جزوه، در صورتیکه بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایید.

* با توجه به آنکه سفارشات درخواستی، در کوتاه‌ترین زمان ممکن تقدیم خواهد شد، به جای تکثیر این جزوه، سفارشات درخواستی خود را از طریق پیام کوتاه (SMS) به شماره ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ اعلام بفرمایید.

فرااقلنی: گناه خود یا دیگری را به شخص دیگری نسبت دهد /

اتمام و اقرایی که تناسب نداشته باشد، فقط لطمه به کوینده می زند تا به واقعیت / درویشی احساس امنیت و پاک شدن از گناهان است /
درویشی جلوه ای از رحمت الهی است / درویشی محتاج به نام نیست که بدنام باشد یا خوش نام^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. اصطلاحی که اخیراً در ادبیات ما وارد شده - در واقع روان شناسان و روان کاوان چنین اصطلاحی را بکار برده اند - می گویند: فرافکنی، که اصلش این است که یکی گناه خود یا دیگری را گردن شخص دیگری بیندازد و در مواردی هم که کسی گناه خودش را به دیگری نسبت بدهد می شود به کار برد، یا برای اینکه دیگری را اذیت کند خودش گناه کند. در زبان فارسی، تمثیلی است که: کسی کاروانی بار می برد. کارش باربری بود. کاروان اسب و قاطر و یا الاغ داشت و... یکی از الاغ های کاروان دید که این رفیقش خیلی راحت می آید از رودخانه رد می شود و می رود، گفت: تو چکار می کنی که راحت رد می شوی و می روی؟ مثل اینکه بارت سبک است؟ رفیقش گفت: من فهمیدم که چه کار کنم. به رودخانه که می رسم، مخصوصاً خودم را در آب می اندازم. چون یک بار در رودخانه پایم لیز خورد و توی آب افتادم، بعد از مدتی که بلند شدم، بارم که نمک یا شکر بود همه اش آب شده بود و به داخل رودخانه رفته بود. این یکی خوشحال شد که من هم همین کار را می کنم. به وسط رودخانه که رسیدند خودش را شل کرد، در آب افتاد. بعد از مدتی بلند شد، دید بارش سنگین تر شده است. چون بارش پشم بود و آب را به خودش کشیده و وزنش دو برابر شده بود. این کار خیلی از نادان هاست. به خصوص آن نادان هایی که حضرت صادق علیه السلام درباره ی آنها گفتند: شکر خدایی که دشمنان ما را آدم های احمق قرار داد، الحمد لله الذي جعل اعدائنا من الحمقاء، یا در گناباد به ما می گفتند که شیر را با هندوانه نخورید، ثقل می کنید، دل درد می گیرید. در آنجا مشهور بود یک بچه ای که مادرش اذیتش کرده بود و کتکش زده بود، گفته بود: من هم یک کاری می کنم مادرم غصّه بخورد. گفته بودند: چه می کنی؟ گفته بود: می روم شیر و هندوانه می خورم که دل درد بگیرد و مادرم غصّه بخورد.

این دو مثال را خطاب به آن کسانی که این کار را - فرافکنی - می‌کنند گفتم که بی‌خود خودتان را اذیت نکنید. هیچ چیزی، هیچ اتهامی، افترايي که تناسب نداشته باشد، مردم آن را باور نمی‌کنند. یعنی بیشتر به خود آن گوینده لطمه می‌زند تا به واقعیت.

این داستان را شنیده‌اید که کسی به هر حمامی می‌رفت - آن وقت‌ها که حمام عمومی بود - بعد که بیرون می‌آمد یک اتهامی می‌بست، مثلاً می‌گفت: شانهم را دزدیدند، یا می‌گفت شال گردنم را بردند. همه حمامی‌ها هم این را می‌دانستند. بالاخره یکبار خواستند اذیتش کنند. یکبار که به حمام رفت، همه‌ی لباس‌هایش را برداشتند. این آمد در را باز کرد دید که هیچیک از لباس‌هایش نیست. این قدر توجه داشت که این مسأله، مجازات آن حرف‌ها و کارهایش است. فقط مثلاً شورتش و یک کمربند و کلاه را گذاشته بودند. این فقط همین‌ها را پوشید، بعد آمد وسط حمام و فریاد زد: آقا من نمی‌گویم لباس‌های من را دزدیده‌اند، ولی شماها بگوئید من همین طوری به حمام آمدم؟ این اتهام با چنین وضعیتی تناسب ندارد.

دشمنان شاید برای زمینه فراهم کردن؛ یعنی ایجاد تناسب، خواستند در حسینه‌ی ما و در مساجد، تکیه‌ها، کفش بدزدند تا بگویند اینجاها ناامن است. در حسینه می‌خواستند، که این کار نشد. کسی نوشته بود: من در هیچ جا احساس امنیت نمی‌کنم جز وقتی به حسینه‌ی شما می‌آیم. اینجا احساس امنیت وجود دارد. درویشی هم احساس امنیت و پاک شدن از همه‌ی گناهان است. فرض کنید کسی که دارد به حمام می‌رود، بر او ایرادی نمی‌گیرید که تو این قدر کثیف چطور به حمام می‌روی؟ می‌گویند برای همین به حمام می‌روم. یا بر حمامی ایراد نمی‌گیرید که: این آقا این طور آلوده، صورت کثیف، چرب چرا او را می‌پذیری؟ حمامی می‌گوید اصلاً من برای همینم که اینطور اشخاص را بپذیرم و تمیزشان کنم. یا در کارواش ماشین‌ها را می‌شویند. از آن طرف ماشین می‌رود، که در آنجا از هر طرف آب می‌ریزند، یکی برس می‌زند، یکی کار دیگری می‌کند تا از آن طرف تمیز بیرون می‌آید. حالا وسط کارواش که دو قدم جلو رفته، هنوز کامل شسته نشده، یکی ببیند و ایراد بگیرد که آقا این چه کارواشی است؟ این هنوز دست‌هایش کثیف است، از موهایش ایراد بگیرد. باید گفت: صبر کن ان شاءالله خوب می‌شود. این آقا که می‌بینی، دست و پایش هم کثیف بود، لباس‌هایش هم کثیف بود، اینها را ما تمیز کردیم، حالا این دو موردی که تو می‌گویی مانده. اینها را هم اگر ادامه بدهیم تمیز می‌شود. پندصالح در واقع مثل همان کارواش است. هر صفحه‌اش یک جا برس می‌دارد، یک جا آب می‌ریزد تمیز کند، یک جا کاری دیگر انجام می‌دهد، اگر تا آن آخر برود و در بیاید - آن آخر،

خلاصه‌ی صفات مؤمنین را نوشته‌اند - آن وقت او درویش است. ولو اگر ایرادی جز ایراد مربوط به بشریت بگیریم. باید جوابگو باشیم؛ برای اینکه پیغمبر هم فرمود: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**، همه بشریم. بشر جایز الخطا و جایز النسیان است. حالا شنیده‌ام بعضی‌ها خودشان را بدنام می‌کنند تا درویشی بدنام بشود. اولاً درویشی محتاج به نام نیست که بدنام باشد یا خوش‌نام. درویشی گوهری است، کارواشی است که تمیز می‌کند. اگر طالبی هست، باید دنبالش بدود، پیدایش کند. اگر هم کسی طالب نیست و این سروصداهای زاید بی‌معنی چشمش را تیره کرده، در آن صورت درویشی نیاز به او ندارد. چون در واقع درویشی جلوه‌ای از رحمت الهی است. همانطوری که خداوند نیازمند عبادات ما نیست، درویشی هم نیازمند اینکه دیگران بیایند نیست. اگر سه نفر هم باشند، درویشی هست. (سه نفر هم که می‌گویم چون گفتند که لغت جمع در زبان عربی به سه نفر گفته می‌شود. و الا یک نفر هم باشد، کافی است.) پیغمبر از وقتی مبعوث شد، اول که خودش یک نفر بود، همان یک نفر اسلام بود. بعد شدند دو نفر، خدیجه علیها السلام به ایشان پیوست. بعد شدند سه نفر، علی علیه السلام هم به آنها پیوست. بعد شدند چهار نفر، ابوبکر به آنها پیوست، و.... اگر یک انبار لباس‌های فاخر و خوب داشته باشد، و فقط یک نفر باشد که این لباس را پوشیده باشد، دیگر او نیاز ندارد که دیگران بگویند، این لباس‌ها هست خدا آفریده، حالا لباس اسلام و ایمان هم همینطور، نگرانی چنین چیزهایی را نداشته باشید.

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۶/۹ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

امتیاز انسان در درجه بندی خطا و ثواب؛ با تفکر هر چیزی را درست به اندازه‌ی خودش ارزشگذاری کنید / بدنامی در درویشی و رعایت رفتار خوب و انجام وظایف



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. خداوند انسان را در بین موجوداتی که آفریده، ممتاز کرده است. ممتاز نه به معنای بهتر، بلکه به معنای اینکه مجزاست و صفات خاصی دارد. یکی از این صفات خاص همانطور که در تذکرة الاولیاء از قول حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمده این است که انسان باید بتواند بین دو چیزی که شبیه هم است یکی را بر دیگری برتری دهد و درجه بندی کند. برای مثال نماز اول وقت خیلی خوب است، مستحبات نماز را هم به جا آوردن خیلی خوب است، ولی طرف دیگر رعایت حال پدر و مادر، بخصوص در صورتی که سنی از آنها گذشته باشد و ضعیف شده باشند، واجب است. کسی با پدر و مادر خود مشغول صحبت است یا آنها دست درد دارند و باید دست آنها را ماساژ دهد و در همان زمان، موقع نماز اول وقت است. اگر خود آن پدر فهمید و گفت: برو نماز بخوان، خوب است. و الاً بین دو کار خوب گیر کرده؛ یا به پدر خدمت کند یا نماز اول وقت بخواند. اگر نماز اول وقت را بخواند از ثواب خدمت به پدر محروم می‌شود و اگر به این کار برسد از ثواب نماز اول وقت محروم می‌شود. انسان در این جایگاه باید بتواند تفکر کند و یکی را برتر قرار دهد.

در مورد گناهان هم همین‌طور بتواند تشخیص بدهد. گناه نه به عنوان گناه مجازات‌دار، بلکه خطا. باید بتواند اینها را طبقه بندی و درجه بندی کند. مثلاً بعضی‌ها خیلی حساس هستند، شاید بیماری و یا وسواس بیش از اندازه دارند. فرض کنید پدر یا مادر او در جایی بوده‌اند و حواس او نبوده و روی خود را برگردانده. چون ندیده، سلام هم نکرده و رد شده. کار بدی کرده است، گناه است؛ ولی این شخص آنقدر ناراحت و عصبانی شود که خود را بکشد که من چنین گناهی کردم، نه. گناه با یک استغفار و با یک معذرت‌خواهی تمام می‌شود. یا مستحب است که تا گرسنه نشوید غذا نخورید. چیز طبیعی است ولی مستحب هم هست. شما یک بار گرسنه نشده غذا خورده‌اید بعد خیلی غصه بخورید که چرا چنین شد. اگر خیلی شدید باشد همان وقت مجازات آن می‌آید و دل درد می‌شوید و بعد هم تمام می‌شود. هر چیزی را به اندازه‌ی خودش ارزش گذاری کنید. خداوند وعده داده و گفته روز قیامت خوبی‌های شما را از یاد نمی‌برم بلکه ده برابر جواب می‌دهم، ولی بدی‌های شما را فقط به اندازه‌ی

همان گناه و بدی جواب می‌دهم، نه ده برابر و بعد فرموده است: هر گاه بین خطاها، اگر ندانستید کدام یکی و چطور است، همان طور ندانسته از همه‌شان توبه کرده و پاکشان کنید. توبه را برای این گذاشته‌اند که وقتی ندانستید چیست توبه کنید؛ یعنی تصمیم بگیرید دیگر این گناه را نکنید. حالا بعضی می‌گویند: توبه مطلق است، یعنی تصمیم بگیرید گناه نکنید. بعضی می‌گویند: توبه مقید است یعنی تصمیم بگیرید «این گناه» را نکنید. بعضی خطاها در زندگی را می‌شود جبران کرد؛ مثلاً شما می‌خواهید به قزوین بروید. حالا یا اشتباه شنیده‌اید یا اشتباه گفته‌اند، می‌روید و سر از قم در می‌آورید. این کار شما خطا بوده، ولی خرج آن یک کمی بنزین است. دو مرتبه بر می‌گردید و به قزوین می‌روید. قابل جبران است به این دلیل از گناهان، مادامی که تصمیم روشنی برای توبه گرفته‌اید نگران نباشید. تصمیمی مصمم به اینکه دیگر این کار را نمی‌کنم. بزرگان در مورد خداوند می‌فرمایند که: خداوند چهره‌ی شرم‌زده‌ی گناهکاری که توبه کرده است و از خود شرم دارد را از چهره‌ی عابدی که در غار زندگی می‌کند و همیشه در حال نماز و روزه است و می‌گوید: جز عبادت خدا کاری نمی‌کنم، بیشتر دوست دارد.

سؤال دیگر اینکه ممکن است بعضی‌ها آنقدر با ما دشمن باشند که حاضر هستند خود بدنام شوند تا بدنامی را به ما بچسبانند. در این باره خود آنها بدنام می‌شوند، اما بدنامی به ما نمی‌چسبد. مثل اینکه یک تکه کاشی یا لیوان شکسته را به آهن نمی‌توانید بچسبانید. هر چند چسب قطره‌ای و... بزنید، نمی‌چسبد. ممکن است کمی بچسبد ولی بعد که تلنگر می‌زنند می‌افتد. منتها آهن را شماها باید آهن کنید. شماها آنقدر خوب رفتار کنید و به وظایف آشنا باشید که بگویند: درویش‌ها این طور هستند. در این صورت هیچ‌انگی نمی‌چسبد، بلکه این یک نفری هم که گاهی هست بدانید آلت دست دشمنان است. به هر جهت این را از درویشی دور نگه دارید.

حکومت خدا همیشگی است /

هم حساب آن طرف را باید بکنیم و هم قدر دورانی که اینجا هستیم را باید بدانیم^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اینجا همیشه دو نفر آقایان حایری و شریعت بودند. آقای حایری که هنوز مریض و کسل هستند، البته الحمدلله حالا بهترند. می‌گویم بهتر شده‌اند، ایشان را خسته نکنید. آقای شریعت هم برای دیدن پسر خود به کانادا تشریف بردند و پسر ایشان هم از امریکا به کانادا می‌آید. من در شرایط فعلی با رفتن به امریکا خیلی موافق نیستم و الاً خودم دلم می‌خواست همه جای دنیا را ببینم، ولی نمی‌توانم. همه جای آخرت را ان شاءالله ببینم. به هر جهت، جای آنها را خالی می‌بینم؛ ولی همه‌ی جاها در دنیا خالی می‌شود. چشم ما نمی‌بیند، شعری هست چشم بینا کو که ببیند بر در و دیوار نوشته است که: «این نیز بگذرد».

در گذشته کارهایشان با شدت بیشتری بود؛ یعنی اگر مثلاً شاهی می‌خواست کسی را اعدام کند می‌گفت: همین جا بایست و دژخیم را صدا می‌زد و به قولی نطع می‌انداختند و سرش را از تنش جدا می‌کردند. البته حالا این کار را نمی‌کنند. می‌گویند او را محاکمه کنید. آنهایی که محاکمه می‌کنند می‌دانند باید چه کنند. به هر جهت دنیا همیشه یک شکل است. می‌گویند شاهی کسی را به اعدام محکوم کرد، آن شخص بین راه همه‌اش خوشحال بود و می‌خندید و شوخی می‌کرد. گفتند: می‌دانی تو را کجا می‌برند؟ (فکر کردند خبر ندارد.) گفت: بله. گفتند: پس چطور می‌خندی؟ گفت: من که می‌دانم نیم‌ساعت دیگر نخواهم بود، چرا همین نیم‌ساعت را خراب کنم؟ حالا ما هم این را می‌دانیم، منتها تکلیف ما کمی با این داستانی که مثال زدیم فرق دارد. برای اینکه تکلیف ما این است که تقریباً می‌دانیم بعد از اینکه اعدام کردند چه خواهیم شد. این داستانی که گفتم به بعد از آن کاری ندارد. می‌گوید: الان در همین جا که هستم خوش باشم، ولی ما که می‌دانیم بعد از این باید حساب و کتابی باشد و چرتکه می‌اندازند، باید آن حساب را هم در نظر بگیریم. با توجه به آن حساب هم که باشد باز باید قدر دورانی که اینجا هستیم را بدانیم. البته تفاوت این است که قدردانی ما این نیست که به هر قیمتی شاد باشیم، و الاً قبل از اینکه کسی مست شود یک کمی که خورد سرحال می‌شود، ولی ما این طور سرحالی را نمی‌خواهیم، چون با حال ما مخالف است. ما می‌خواهیم این حال خوب را

همیشه داشته باشیم، به بعد هم علاقه‌مندیم. آنچه باید رعایت کنیم این است که اگر (مثل داستان محکوم به اعدام) پرسیدند، جواب درستی بدهیم و بدانیم که بعد از آن چه می‌شود. باید برنامه‌ی خاصی بریزیم. ما در همین دوران کوتاه زندگی خود می‌بینیم هر روز مثل اتاقِ انتظارِ طبیب، منشی در را باز می‌کند و اسمی را صدا می‌زند و مریضی به اتاق داخل می‌شود و از آن در دیگر بیرون می‌رود و دیگر او را نمی‌بینیم که چه شد. ما هم همین‌طور، ما را صدا می‌زنند دیگر نمی‌دانیم چطور می‌شود؟ ولی اگر حساب را داشته باشیم امید این را داریم که خوب شده باشد. این امید را داریم و باید داشته باشیم. چون به هر جهت می‌دانیم که ده دقیقه دیگر، یک روز دیگر، صد و بیست و یک سال دیگر بالاخره رفتنی هستیم. این قدر علم داریم. پس در همین مدت برنامه‌ای بچینیم و کاری بکنیم که وضعمان پس از رفتنمان نیز تأمین باشد. خداوند موهبتی هم برای ما گذاشته که اگر نیم‌ساعت وقت داشته باشی که کاری را شروع کنی، بعد خود شما از بین بروید، خداوند حساب کامل آن را برای شما می‌نویسد. مثل برنامه‌های دنیایی نیست. در کارهای اینجا مثلاً حکومتی، سازمانی، می‌آید می‌گوید اینجا سدّی درست کنیم و کارهای ساخت‌وساز را شروع می‌کند و همراه با بودجه‌ای کلان مشغول می‌شود و هنوز چهار تا آجر رویهم نگذاشته و یک وجب سدّ بالا نیامده که داد و بیداد عده‌ای بلند می‌شود که اینجا چنین است. حکومت بعدی می‌آید و آن را خراب می‌کند. برنامه‌هایی که خدا برای ما گذاشته این طوری نیست. برای اینکه حکومت عوض نمی‌شود. **الْحُكْمُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ**، حکومت در اختیار خداوند واحد قهار است. آن خداوند هم همیشه هست. ما هر کاری داریم، هر نیتی داریم، اگر خداوند خود ما را از این جهان ببرد، حساب آن را برای ما می‌گذارد. خزانه‌ی خداوند خیلی وسیع است. ما مثل مورچه هستیم؛ یک مورچه در مقابل دریای رحمت. خداوند آن کس را که کاری شروع می‌کند، سپس ناتمام می‌گذارد و می‌میرد - در واقع خود خدا او را می‌برد - بعد همان پاداش را خدا باید به کار بدهد، نه مثل ما که پاداش می‌دهیم. آن کسی هم که شروع کرده به او هم پاداش می‌دهد، بعد او رفت و سوّمی آمد، به او هم پاداش می‌دهد. می‌بینید ده برابر، صد برابر پاداش یک کار را به همه می‌دهد، بدون اینکه از دیگری کم کند. برای اینکه حکومت عوض نشده، **الْحُكْمُ لِلَّهِ**، و برای اینکه در واقع همه‌ی ما، آنهایی که تصمیم می‌گیرند، وقتی رفتند، بعدی‌ها، و سپس بعدی‌ها و همین‌طور همه‌ی اینها، در واقع مأمور از جانب خداوندیم و خداوند از خزانه‌ای که در اختیار اوست هر چه می‌خواهد خرج می‌کند و به هر که بخواهد می‌دهد. ما نمی‌توانیم مطالبه بکنیم. اگر مطالبه کنیم

خدا می‌گوید: تو نبودی، من کردم، برو پی کارت. ولی اگر مأموری مؤدب و فهمیده باشیم که بفهمیم که:

این همه آوازه‌ها از شه بود گر چه از حلقوم عبدالله بود
 خود خداوند می‌گوید: «خواجه خود روش بنده‌پروری داند». منتها اگر ما بنده باشیم، خدا روش بنده‌پروری داند. این در مورد کارهای خوبی است که می‌کنیم. اما کارهای خطایی که انجام می‌دهیم از خود ماست. خدا که نگفته خطا کنید. اگر در کارهای دنیایی هم در نظر بگیرید، در کاری که برنامه چیدند و شروع به کار کردند و مأمورینی رسمی از طرف سازمان دنبال این کار رفته‌اند. اگر کارمندی که مأمور انجام کاری است خطا هم بکند و دیگری را هم بزند آن عمل مربوط به خداوند نیست. البته آن کسی که ستم دیده - نه به اعتبار این، هر ستم دیده‌ای - می‌تواند جبران ستم خود را از خدا بخواهد و خداوند آن ستمکار را مجازات می‌کند و حق را از او می‌گیرد و به ستم‌دیده می‌دهد. ما در این دوران کوتاهی که به طور امانت زندگی داریم، اگر الان زندگی را از ما بگیرند، جسدی هستیم، پس در این مدت از این زندگی که به ما امانت سپرده‌اند خوب پذیرایی کنیم. در این صورت صاحب امانت وقتی **إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** شد پاداش را خوب می‌دهد. امیدوارم ما لایق پاداش خداوند باشیم، نه مستحق مجازات او. ان شاء الله.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. شکر خداوند یک بار دیگر به ما مجال داد ماه رمضان را درک کنیم و ان شاء الله این لطف الهی دری باشد از رحمت او؛ یعنی ان شاء الله یک سال به ما مجال داده است که کسب حسنات و جبران سیئات کنیم. یک خصوصیت ویژه‌ای که ماه رمضان دارد همین دوره‌ی قرآن است که انسان منظم کرده یک دوره این کتاب را بخواند.

مطلب دیگری که گاهی ممکن است ایجاد اشتباه و ابهام برای مسلمین بکند، تفاوت بین دو لغت تظاهر و تجاهر است. در ماه رمضان عده‌ای هستند که از روزه معافند و بلکه از روزه ممنوعند، آنها هم نباید در ملاءعام، اعمالی که مخالف روزه است انجام دهند. یعنی جلوه‌ی خارجی‌اش به نحوی باشد که به نظر آید روزه هستند. این مطلب را خیلی‌ها اشتباه می‌کنند، می‌گویند این تظاهر است. این تظاهر نیست، بلکه تجاهر به فسق را ممنوع کردند؛ یعنی اگر هم کسی خطایی می‌کند یا به شکل خطا هست نباید علنی باشد، برای اینکه دیگران تشویق شوند. مثال خیلی ساده‌ای که می‌شود زد، امروز ما با این ترافیک که پشت چراغ قرمز ایستادیم، یک عده‌ای، یک تعداد زیادی ماشین‌ها ایستاده‌اند اگر قدری طول بکشد، صدای بوق‌ها بلند می‌شود که چراغ عوض بشود. یکی جلو می‌رود، جسارت می‌کند یک قدم جلو می‌رود، آن یکی دیگر پهلوی این می‌آید، آن یک قدم جلو می‌رود. به این طریق اول کسی که شجاعت کرد - شجاعت نباید گفت، تهور و جسارت کرد - و رد شد، دیگران تشویق می‌شوند و رد می‌شوند. آن کسی که اول این کار را کرده گناه خودش به جای خود، گناه همه‌ی اینهای دیگری هم که تشویق شده‌اند به گردن اوست. این است که فرموده‌اند در ماه رمضان تجاهر به روزه‌خواری هم نباید کرد.

از طرفی ما می‌بینیم در قرآن خیلی حسنات را به عنوان مجسم و به عنوان یک وجود مستقلی حساب کردند یک جا می‌فرماید: **وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا**^۲، چشم و گوش و قلب هر کدامشان مورد سؤالند. می‌گویند با تو چه کار کردند؟ دست می‌گویند با من این کارها را کردند، این کارهای خوب یا کارهای بد. خداوند به هر کدام از اینها وجود مستقلی می‌دهد، برای اینکه وجود در اختیار خداست به هر که خواست می‌دهد. یا جای دیگری می‌فرماید: **إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**^۳ خداوند از آن پیمان که بسته‌ایم می‌پرسد، آیا به مقتضیات آن پیمانی که با تو منعقد کردیم، رفتار کردید یا نه؟ مسئول است! خداوند به حسنات یک وجود مستقلی

داده همانطور که در اخبار هست، در قرآن هم هست که در روز قیامت خوبی‌ها، حسناتی که انسان دارد به صورت مجسم به استقبالش می‌آیند. بعد از مرگش می‌بیند یک عده‌ای با لباس سفید به استقبالش آمدند، خوش آمد می‌گویند. می‌گوید: من شما را نمی‌شناسم، می‌گویند: ما همان کارهای خوب تو هستیم و عده‌ای دیگر را می‌بیند سیاه، نامربوط، بدهیکل، می‌گوید شما که هستید؟ می‌گوید ما آن کارهای بدی هستیم که انجام دادی.

بنابراین روزه هم که از حسناتی است که خداوند خیلی بر آن ثواب گذاشته یک وجود مستقلى دارد. خداوند از روزه هم می‌پرسد: این شخص با تو چه کرد؟ نه فقط آنهایی که به روزه توفیق پیدا کردند، بلکه آنهایی که توفیقش را هم نداشتند. می‌پرسند: با تو چه کردند؟ به این جهت فرمودند، که آن وجود مستقل روزه الان با شماست اگر می‌توانید و می‌توانستید روزه بگیرید و خدایی نکرده از راه تمرّد روزه نگرفتید بدانید این روزه پهلویتان است، وجود دارد. اگر در ملاء عام روزه شکنی کنید از او خجالت می‌کشید. این از جنبه‌ی معنوی‌اش است. این با تظاهر فرق دارد که کسی نیتش بد است ولی عمل ظاهری خود را طوری انجام می‌دهد که همه آن را خوب بدانند. به قول سعدی:

نیک باشی و بدت خواند خلق به که بد باشی و نیکت خوانند^۴

این «بد باشی و نیکت خوانند» تظاهر است؛ یعنی بخواهی طوری رفتار بکنی که دیگران تو را خوب بدانند، این تظاهر است. ولی تجاهر نسبت به امر الهی است؛ یعنی امر الهی گفته است روزه بگیر، در مواردی که معافید یا نباید روزه بگیری، من به تو گفتم بگیر، ولی همان وقت به تو گفتم ملاحظه‌ی آنهایی که روزه هستند را بکن، ملاحظه‌ی جامعه را بکن. برای اینکه باید جامعه‌ی اسلامی همه یکدست باشند؛ فرموده‌اند: **كَانَهُمْ بُنِيَانٌ مَّرْصُوعٌ**^۵، مؤمنین باید این‌طور باشند. بنابراین اگر کسی رخنه در این کار بکند، رخنه در این بنیان مرصوص بکند، ولو از هم جدا نکند و فقط شکافی بدهد، او گناهکار است.

این مطلب در واقع تفاوت بین تظاهر به ریاکاری و تجاهر به فسق در معنای این لغات است. بنابراین هر چه هم خداوند فرموده است باید انجام بدهیم. بعد اگر عقلمان رسید، حکمتش را درک می‌کنیم، اگر نه از خداوند بخواهیم: **خدا یا ارنی الاشياء كماهي**، همه‌ی احکام و اشیاء و... را آن طوری که هستند به من نشان بده. ان شاء الله ما به کسب رحمت الهی توفیق پیدا کنیم.

۱. سه‌شنبه، اول رمضان ۱۴۲۹ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۷/۶/۱۲ ه. ش.

۲. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۳. سوره اسراء، آیه ۳۴.

۴. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، گلستان، ص ۵۵.

۵. سوره صف، آیه ۴.

توجه به امر و نهی الهی / روزه گرفتن یا نگرفتن / ماه رمضان / اطاعت امر الهی / استهلال^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. دستوراتی که به ما مسلمانان در ماه رمضان داده‌اند، در واقع آزمایش داده، فهم و درک درست ماست. البته مُسْلِم حقیقی با مؤمن یکی است، لغت دو تاست. کما اینکه آیات سوره‌های اوّل قرآن - نه اوّل قرآن کنونی که در دست ماست - سوره‌های اوّلی که در مکه نازل شده، می‌بینیم لغت مُسْلِم ندارد. همیشه از ایمان نامبرده شده، یا أَيُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا. برای اینکه کسی که در زیر فشار چوب و چماق ابوسفیان و ابوجهل و... می‌آمد مسلمان می‌شد از روی ایمان بود.

به هر جهت این امتحانی برای مؤمن است. شخصی دیروز یک کارهایی برایش مجاز بود، حتی در بعضی شرایط خوب و توصیه شده هم بود، امروز برایش حرام است. هفت هشت نفر که با هم هستند، شش نفرشان مشمول این حکم هستند و باید اطاعت کنند. یک نفر مریض است، یا اینکه سنّش زیاد است، از این قاعده مستثنی است. هر که خودش فکر می‌کند که می‌تواند روزه بگیرد، بگیرد ولی آن کسی که نباید روزه بگیرد، اگر روزه گرفت، مثل آن کسی است که باید روزه بگیرد و روزه نگرفته است. مبادله نمی‌شود کرد و الاّ خود خدا با آن مبادله می‌کرد. یکی از اهداف روزه این است که توجه به امر و نهی الهی بشود. ما می‌گوییم روزه سلامتی دارد، ائمه هم مثل نخودچی کشمش که به بچه می‌دهند و مشغولش می‌کنند، ما را مشغول می‌کنند و خیال کنیم که همین‌طوری است. گفته‌اند روزه بگیرید تا سلامت باشید، صُومُوا تَصِحُّوْا^۲، درست هم هست، ولی ما نباید روزه بگیریم که سلامت باشیم. سلامتی حاصل می‌شود، ما باید روزه بگیریم، چون خدا فرموده است روزه بگیرید.

عادتمان شود به امر و نهی الهی توجه کنیم. بدانیم از حالا که تقویم دقیق را تلویزیون و رادیو می‌گویند، که مثلاً فلان روز محرّم است، فلان ساعت نماز صبح است، دستورات دینی‌مان را باید به کار بندیم. ولی آن وقتی که روزه تشریح شد که این چیزها نبود. گفتند که فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ^۳ کسی که ماه رمضان را دید روزه بگیرد. می‌گویند استهلال کنید. استهلال چیست؟ بعضی از شما وقتی بیکارید، یک ساعت به آسمان نگاه کنید. من یادم می‌آید خیلی شب‌های تابستان در گناباد خوابم نمی‌برد. یک علّت خواب نبردنم هم همین بود. آسمان را نگاه می‌کردم پر از نقطه بود. فکر می‌رفت به اینکه هر نقطه‌ای از آن یک کره است، در خودم گم می‌شدم. حالا که همه را نمی‌توانند

بگویند یک ساعت به آسمان نگاه کن، گفته‌اند که بگرد تا ماه را ببینی. دیدن ماه ظاهراً هیچ حکمتی ندارد. می‌توانیم صبر کنیم تا شب چهاردهم ماه، تا ماه را به صورت بزرگ ببینیم، دیگر چرا دنبالش بگردیم؟ پس دیدن ماه کمر باریک لاغر هدف نیست، هدف این است که بگردیم. همان لحظاتی که می‌گردیم، خواهی نخواهی این پرسش برایمان پیش می‌آید که این ماه را من هفت هشت ده روز پیش می‌دیدمش خیلی بزرگ بود، چطور این قدر لاغر شده است؟ شعر شهریار است به نظرم خطاب به ماه:

کاهش جان تو من دارم و من می‌دانم که تو از دوری خورشید چه‌ها می‌بینی
کوششی برای دیدن آسمان، و روز دیگر هم مشغول فعالیت و کار تا اذان مغرب. حالا آن انسان روزه‌گیر اولیه که در شهر نیست و تلویزیون و... هم ندارد، چکار باید بکند؟ باید باز هم نگاه آسمان کند؟ ما که بچه بودیم، جوان بودیم، مغرب و اگر در سحر بیدار می‌شدیم، حضرت صالح‌علیشاه دست ما را می‌گرفتند و وضعیت آسمان را نشان می‌دادند که چطور صبح، اول یک خط سفیدی پیدا می‌شود، بعد کم‌کم خط کوتاه می‌شود، و بعد چه چیزهایی پیش می‌آید تا خورشید طلوع کند. همه‌ی اینها انسان را به تفکر وادار می‌کند. انظُرُوا ماذا في السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ^۴ نگاه کنید چه چیزهایی در آسمان‌ها و زمین است. در آیه‌های دیگر هم توصیه به نگاه کردن آسمان، گردش روز و شب و ماه خورشید و ستاره و... شده است.

داستان حضرت ابراهیم علیه السلام از دیدن ستاره‌ها پیش می‌آید - البته اول ستاره خاصی مورد نظرش بود ولی بطور کلی از دیدن ستاره‌ها - حضرت کمال پیدا کرد. سلوکش از این طریق بود. اول ستاره دید؛ یعنی در اول، مدت‌ها در خواب بود. چیزی دستگیرش نشد. می‌دانست خداوندی هست که همه‌ی این جهان را خلق کرده و بر همه جا مسلط است. بعد ستاره‌ای را دید، گفت: این خیلی عظیم است حتماً به احتمال قوی این همان خدایی است که بر همه جا مسلط است؛ فرض بفرمایید فیلم را شما در دوربین دستی، پروژکتور دستی خودتان می‌اندازید، این عکس دارد، روی دیوار می‌اندازید، این عکس کوچکی می‌شود. بزرگترش می‌کنید، می‌بینید که باز هم دیده نشد تا مثلاً همه دیوار را می‌گیرد و پروژکتور عکس را به صورت بزرگ منعکس می‌کند، در این مرحله به خوبی می‌توانید ببینید. ابراهیم علیه السلام هم در دلش، در روانش، عظمت الهی بود. این پرتو را باید روی چیزی بیندازد. اول که ستاره را دید آن عظمتی که در درونش برای خدا متصور بود، انداخت روی ستاره و گفت این

همان خدا است. بعد که ستاره رفت، دید نه این نبود. همینطور بعد از ستاره، ماه و بعد خورشید، تا فهمید که این عظمت مال خدایی است که دیده نمی‌شود.

البته بسیاری از این مستحبات درست است، چون در زمانی که گفته شد، هدفی داشت، ولی حالا غیر از آن هدف، چون امر است، به عنوان استهلال انجام می‌دهیم. در آن روزگار مستحب بود تا مردم بروند و هلال ماه را ببینند، اما امروز که تلسکوپ‌ها هست، قواعد نجومی ریاضی تمامش مدون شده و مشخص است در کجا ماه دیده می‌شود و کجا دیده نمی‌شود، امروز استهلال، آن اثر گذشته را ندارد. ولی چرا ما برای استهلال می‌رویم؟ برای اینکه خدا گفته بروید. حالا به عنوان استحباب و دیدن آسمان می‌رویم. همین‌طور بعد از نماز صبح بهتر است که یک ساعتی نخوابید و به دعا و قرآن پردازید. اینها هم در ماه رمضان بیشتر تأکید شده است. بنابراین در ماه رمضان عده‌ای هستند که باید روزه بگیرند و موانع روزه را ندارند. عده‌ای هم که موانع خاصی دارند و با علم به این موانع و با حسرت ایّامی که مانع نداشتند و می‌توانستند روزه بگیرند، روزه نمی‌گیرند. این دو تا هر دو مثل هم هستند. کسی که روزه نمی‌گیرد به امر الهی عمل می‌کند، مانند کسی است که به امر الهی روزه می‌گیرد. اما آن کسی که خلاف امر، رفتار می‌کند کار او صحیح نیست. آن کسی که باید روزه بگیرد ولی تنبلی می‌کند و نمی‌گیرد، گناه بزرگی انجام داده است. یا آنکه نباید بگیرد، ولی می‌بیند که در خانه همه گرفته‌اند او هم می‌گیرد.

بنابراین در هر حال اطاعت امر الهی، چه در ماه رمضان چه غیر آن، برای ما واجب است، منتها در رمضان آزمایش الهی نیز برایمان فراهم شده است.

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۶/۱۴ ه. ش.

۲. بحارالانوار، مجلسی، لبنان، مؤسسه الوفا بیروت، ۱۴۰۴ ق، ج ۹۳، ص ۲۵۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۸۵.

۴. سوره یونس، آیه ۱۰۱.

سوره نساء / روابط زن و مرد باید حسنه باشد / مسأله‌ی کودکان^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. سوره‌ی نساء یعنی سوره‌ی زن‌ها، نساء در لغت یعنی زن‌ها، در این سوره روابط مردها و همسرانشان و آنچه مربوط به این روابط است بیان شده است. در آخر یا وسط این سوره، بعد از آنکه دستورات اخلاقی فراوانی به مردها دادند، به همسران هم دستوراتی دادند منتها در آخر دستورات فرموده‌اند: وَ لَهُنَّ مِثْلُ الَّذِی عَلَیْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ^۲، یعنی آنچه که در اینجا ما برای شما گفتیم که: مردها حقّ دارید که زن‌ها این‌طور باشند، عین همین دستورات برای آنها هست. یعنی روابط طرفین باید حسنه باشد. البته این مسأله با هیچ قانون امروزی، یعنی قانون بشری قابل حل نیست؛ یعنی نمی‌توان گفت که قانون بگذرانند که شما باید آدم خوبی باشید. محتاج به قانون نیست. اصلاً باید آدم خوبی باشید که قانون بنویسید یا قانون را اطاعت کنید. بنابراین، همه‌ی کوشش‌ها برای این است که جلوی تعدّی‌های زیادتر را بگیرند. و الاً به هیچ وجه قوانینی که نوشته می‌شود قادر به اصلاح نیست.

مهمترین نتیجه‌ای که در مسأله‌ی ازدواج حاصل می‌شود، در مسأله‌ی نساء، کودکان است که در این سوره راجع به کودکان حاصل از ازدواج هم بحث‌هایی شده است و همچنین بالنتیجه کودکانی که یتیم شده‌اند. توصیه شده که جامعه اینها را نگهدارد، نه همه‌ی مردم! آن کسی که قیّمش می‌شود و باید جامعه هم به او کمک کند. همین طریقی است که همه‌ی کشورها دارند. به هرجهت، اگر این سوره را کلاً و دقیق هم ترجمه و هم تفسیر کنند - تفسیرش هم نه از قبیل تفسیرهایی باشد که معاویه قرآن را سر نیزه کرد و گفت ما همه تابع قرآنیم، آن‌طور تفسیر نه! - تفسیری که علی فرمود: من قرآن ناطق هستم. این قرآن ناطق را تفسیر بکنیم، برای حلّ این مسأله کفایت می‌کند. ان شاءالله.

۱. جمعه، چهارم رمضان ۱۴۲۹ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۷/۶/۱۵ ه. ش.

۲. سوره بقره، آیه ۲۲۸.

تعویض مکان جلسه برادران و خواهران در مجلس فقری صبح‌های شنبه در منزل حضرت آقای رضا علی‌شاه /

راه سلوک / راه‌نمایی قافله‌سالار^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. بعضی از اصطلاحات و مطالبی که در عرفان گفته می‌شود شبیه عوالم و وقایع خارجی است که ما می‌بینیم؛ حالا یا این اسم را از آن گرفته‌اند یا آن اسم را از این، فرق نمی‌کند. همین طوری که از پله بالا رفتن، مشکل‌تر است تا پایین آمدن، و هرگز کسی زمین نمی‌خورد که بالا برود؛ از بالا ممکن است زمین بخورد و لیز بخورد پایین بیاید. همین‌طور تشبیه کرده‌اند در عوالم معنوی هم بالا رفتن مشکل‌تر از سقوط است. از همه آقایان و خانم‌ها تشکر می‌کنم، در واقع به خاطر من این زحمت را تحمل کردند، برای اینکه من یک تعدادی پله که بالا می‌روم شاید نیم ساعت طول بکشد که بالا بروم، وقت هدر می‌شود و به این طریق در واقع زحمتی که من باید می‌کشیدم بین دیگران تقسیم شده است، هر کدام مقداری از آن زحمت را می‌کشند. خیلی متشکرم.

همان‌طور که در راه‌پیمایی یا این‌هایی که کوه می‌روند یک عصا به دستشان می‌دهند، آن کسی که می‌خواهد راهنما باشد، خودش عصا دارد. راه را یا نشان می‌دهد یا می‌گوید پشت سر من بیا، این راه است. به یک جاهایی، خیلی باریک که می‌رسند، راهنما می‌گوید اینجا راه خطرناک است خیلی مواظب باش. اگر پشت سر من می‌آیی، خیلی مواظب باش. مبادا پایت را کج بگذاری، چون لیز می‌خوری و می‌افتی. مبادا موبایلت را درآوری و با موبایل صحبت کنی، حواست پرت می‌شود می‌افتی. همه‌ی این مباداها را می‌گوید. دلیل این نیست که این رهرو این خطاها را انجام داده که می‌گوید نکن. گاهی هم ممکن است مثلاً کمی پای این رهرو کج گذاشته می‌شود، قافله‌سالار می‌گوید: آی مواظب باش، پایت را یک کمی کج گذاشتی. این اولاً به عنوان یادآوری است که بدانیم کوچکترین ذره‌ای که پا را کج بگذاریم، قافله‌سالار مواظب است و نگاه می‌کند و ثانیاً بدانیم که او دلش می‌خواهد که نیفتی و مسیرت را به درستی طی کنی. اگر کسی به این حرف‌ها گوش ندهد و لیز بخورد، دیگر تقصیر کیست؟ بله ممکن است آهوی خیلی قشنگی در راه باشد، از این آهوهای کوهی، و حواس او پرت بشود و بیفتد، اینجا دیگر تقصیر آهو نیست، آهو را خدا آفریده برای همین که در کوه برود، تقصیر توست که نگاه کردی. منظور اینکه در سلوک راه‌های بسیار سختی است که محتاج به راهنما هست. مواظب باشید کمترین لغزشی پیدا نکنید.

حکم شریعت و حکم طریقت / عشق و محبت / برنامه‌های دیر وقت تلویزیون / بر موقع خوابیدن و بیداری سحر^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. سؤالاتی هست که از هر کس پرسید به یک صورت جواب می‌دهد. شبلی مدّت‌ها، فرماندار و حاکم دماوند بود و در همان جا ستونی به یادبود او گذاشته‌اند، ما رفتیم به یاد او این ستون را زیارت کردیم. شبلی مرد عارفی بود و چون احکام شرعی آنقدر توسعه نداشت، تقریباً بیشتر بزرگانی که در طریقت به مقامی می‌رسیدند، اطلاعات فقهی و شریعتی هم داشتند.

جنید بغدادی در رأس علما بود، از علمای بزرگ بود که می‌گویند وقتی استفتا راجع به حلاج را آوردند که یک نفر این حرف‌ها را می‌زند صحیح است یا نه؟ همه امضاء کردند که او کافر است، بعد در مجلس فقری آوردند به جنید نشان دادند، گفت: این سؤال فقهی است، من در اینجا جواب نمی‌دهم. هر وقت لباس اهل علم را پوشیدم بیایید جواب می‌دهم.

کسی از شبلی پرسید: زکات چهل دینار چقدر است؟ آن وقت‌ها پول رایج سکه بود اسکناس نبود درهم و دینار بود، دینار سکه طلا، درهم سکه نقره یا فلزات دیگر بود. بهر حال پرسید: زکات چهل دینار چقدر است؟ گفت: از من عارف می‌پرسی یا از فقیه سؤال می‌کنی؟ اگر از فقیه پرسیدی می‌گوید: زکات آن یک دینار است. از این چهل دینار یک دینار بردار مابقی مال خودت، ولی اگر از عارف می‌پرسی می‌گویم: زکات آن، چهل و یک دینار است. یک دینار برای زکات بده که فقیه ایراد نگیرد، بعد من از تو ایراد خواهم گرفت که تو زاید بر خرج زندگی خود سی و نه دینار روی هم گذاشتی و اینها را باید در راه خدا بدهی. بنابراین زکات چهل دینار چهل و یک دینار است.

دلیل این صحبت برای این بود که یک سؤالاتی را از شبلی پرسید، بروید از سیدمرتضی پرسید تا او آسان‌تر به شما بگوید؛ او هم فقیه و دانشمند و اهل عرفان بود. وقتی می‌گویند: شریعت اسلام دین سهله و سمحه است، یعنی سهل و قابل گذشت است، پس این سؤال را از شریعت پرسید تا بتوانید از قاعده بالا که گفتم استفاده کنید، ما در سلوک و در راه حق هستیم یعنی در راهی که مولوی می‌گوید:

عشق از اوّل سرکش و خونی بود تا گریزد هر که بیرونی بود^۲

هر کس بیرونی بود، اهل شریعت او را رد نمی‌کنند، بلکه در مرتبه‌ی پایین‌تری زندگی می‌کند. مثل اینکه کسی به اداره‌ای می‌رود اگر سوابق خوبی داشته باشد او را مدیر کل می‌کنند، نباشد معاون

می‌کنند، نشود رئیس قسمتی می‌کنند و اگر هیچ کدام امکان نداشت، بالاخره او را پیشخدمت می‌کنند. شریعت هم نمی‌گذارد که شخص از قلمرو بندگی خدا خارج شود، منتها اقل درجه را می‌دهد. فرض کنید شما به کسی بدهکار هستید بعد او را می‌بینید و می‌گویید: من یک مقداری نذر کرده‌ام که به تو بدهم. شما نذر کرده‌اید ولی نذر دیگری هم می‌توانید بکنید. اینجا به این شخص که از شما طلبکار است می‌گویید: نذر کرده‌ام. او نیز جواب می‌دهد: اگر داری بدهکاری‌ات را بده، نذر کردم یعنی چه؟ این مسأله در زندگی مادی ما مسأله‌ای طبیعی است، حالا اگر شما به خدا بدهکار باشید، بعد بگویید: بدهکاری هیچی، بیا این نمازی که می‌خوانم نذر تو. می‌گوید پس نمازهای گذشته تو چه می‌شود؟ بدهکاری خود را بده. بعد ناچارید بگویید: خیلی خوب، بدهکاریم را هم می‌دهم. اینکه گفته‌اند: اگر نماز و روزه قرض داشته باشید نماز و روزه شما قبول نیست، نه اینطور نیست. خدا غیر از این طلبکاری است که در مثال گفتیم. شما فکر کنید در آن لحظه که باید نمازی می‌خواندید و نخوانده‌اید، باید روزه‌ای می‌گرفتید و نگرفتید نیت شما چه بود؟ آیا تنبلی یا سستی اعتقاد بوده است؟ هر چه که بود، خطایی بوده است. حالا که به راه آمده‌اید و می‌خواهید در راه خداوند سلوکی انجام دهید و از تنبلی یا از آن سستی خود پشیمان شده‌اید و توبه کرده‌اید، همان وقت که توبه کردید خداوند بخشیده است. دیگر حالا از نو به دنیا آمده‌اید و در اخبار هم هست؛ کسی که توبه‌ی واقعی می‌کند، مثل اینکه تازه به دنیا آمده است؛ یعنی همه‌ی گناهانش را خدا می‌بخشد. البته می‌بخشد ولی شما اگر بنده خالص او باشید؛ در راه سلوک همه‌ی زحمات را حاضر هستید قبول کنید، در این صورت کم‌کم به یاد می‌آورید که من به این خداوندی که آنقدر مهربان است و همه‌ی خطاهای مرا بخشید و گفت از نو شروع کن، خیلی بدهکار هستم. بنابراین باید هم‌تی کنم و تدریجاً بدهکاری‌های خود را بدهم.

فرض کنید همین امروز ساعت نه و ده متوجه شدید و تصمیم قاطع در این ساعت گرفته‌اید که بعد از این بنده‌ی خدا باشید، ظهر که می‌شود یک نماز بر شما واجب می‌شود، عصر نماز دیگری واجب می‌شود تا غروب دو نماز بر شما واجب شده است. قدیم در بجا آوردن همین نمازها، تنبلی می‌کردید ولی حالا که مصمم شده‌اید در راه خداوند سالک باشید، این دو تا بدهکاری را چه می‌کنید؟ اگر بخواهید ده سال پانزده سال نماز و روزه را بدهید و بعد بیایید، که چهار پنج روز طول می‌کشد و این چهار پنج روز نمازهایتان قضا می‌شود. آیا این صحیح است که اینجا شما عمداً نماز خود را قضا کنید؟ ممکن است زمانی یک نفر صبح خواب بماند و یک ساعت بعد از اذان که آفتاب طلوع کرده

بیدار شود و در نتیجه نماز او قضا شده باشد، این شخص خودش از اینکه نمازش قضا شده متأسف می‌شود. اما ممکن است فرد دیگری بیدار باشد ولی به دلیل آنکه تلویزیون برنامه‌ی خوبی دارد تنبلی کرده و دلش نمی‌خواهد برنامه را رها کند، در نتیجه نماز نمی‌خواند و نمازش قضا می‌شود. اگر دقت کنید متوجه می‌شوید که قضا شدن نماز در مثال اول با مثال دوم بسیار متفاوت است. در اینجا هم می‌بینید نزدیک غروب است و شما دو نماز باید بخوانید اگر نخوانید قضا می‌شود و در نتیجه خود شما باعث قضا شدن نمازتان هستید آن وقت این قضای عمدی را می‌خواهید روی قضای سهوی بگذارید؟ یعنی الان نباید نماز شما قضا شود بنابراین نماز و روزه‌ی فعلی را باید انجام دهید و اگر ندهید مسئول این نماز و روزه هستید بعداً در ایامی که وقت دارید می‌توانید گذشته‌ها را جبران کنید. اما جبران آن گذشته‌ها هم بر حسب میزان عشق و علاقه‌ای است که به خداوند و راه خود دارید. اگر این عشق شما زیاد و تا حد اعلا به راه باشد همه چیز را تحت تأثیر قرار می‌دهد. متأسفانه تقریباً یکی دو قرن است که این رمان‌های خارجی ترجمه شده و همه‌ی آنها لغت Amuse را به عشق ترجمه کرده‌اند زیرا لغت دیگری در فارسی که همین معنی را برساند به ذهنشان نرسیده است و کم‌کم این لغت را به اندازه‌ی مبتذل کرده‌اند که بعضی آقایان علما گفته‌اند در شأن خداوند نیست که آدم بگوید: عاشق خداوند است. اولاً در اینجا بحث لفظی است، به علاوه، اگر این‌گونه است، پس چرا مولوی و حتی تا همین اواخر جامی، سنایی، عطار همه از عشق خداوند دم زده و از عشق گفته‌اند؟ چنانچه هیچ یک از علمای آن وقت نیز ایرادی بر آنها نگرفتند. بر مولوی هزار ایراد گرفته‌اند، به تازگی نیز برخی ایرادی که گرفته‌اند آن است که مولوی دشمن اهل‌بیت است - آدم وقتی این حرف را می‌شنود بسیار تعجب می‌کند - همین مولوی اشعار جالب و رسایی در بیان لغت عشق دارد و یا شیخ بهایی که می‌گوید:

علم نبود غیر علم عاشقی مابقی تلبیس ابلیس شقی

مولوی در این زمینه مطالب مفصّلی دارد، مقدمه‌ی دفتر اول مثنوی را بخوانید، به نام‌نی‌نامه که جداگانه نیز چاپ شده است. ببینید این لغت عشق که در فارسی بوده، به چه اطلاق می‌شود؟ قدیمی‌ترین کتابی که من به یاد دارم علم النفس شفای بوعلی‌سینا در روانشناسی است که مفصّل است. ولی مختصر اینکه یک انس و علاقه و محبتی دارید، در خود قرآن هم به عنوان حُبّ و دوستی ذکر شده است: قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ^۳ بگو اگر خدا را دوست داری، حُبّ داری،

پیروی من کنید تا خداوند شما را دوست داشته باشد. یعنی اگر عاشق خداوند هستید اطاعت من کنید تا خداوند، عاشق شما باشد. منتها در اینجا لغت حُب به کار برده است (در زبان عربی این است). در روانشناسی می‌گویند ما وقتی بین دو مطلب یا دو شیئی مردد بودیم که کدام را انتخاب کنیم و بالاخره یکی را انتخاب می‌کنیم، گاهی آنقدر این انتخاب قوی است که این را که انتخاب کردیم آنهای دیگر را فراموش می‌کنیم. چون ما اهل دنیا و ماده و اهل شکم هستیم، فرض کنید در سر سفره‌ای دعوت هستید و پنج شش نوع غذا در آن سفره هست و معمولاً آدم از هر کدام مقداری می‌خورد، ولی ممکن است یک نفر یک نوع از آن پنج نوع غذا را خیلی دوست دارد و بسیار هم کم یافت می‌شود و خود او هم درست کردن آن را بلد نیست در سفره ببیند در نتیجه شروع می‌کند به خوردن از آن و تمام اشتهای خود را صرف آن کرده و به هیچی نگاه نمی‌کند؛ این را می‌گویند «عشق» و در همه‌ی موارد هست. عشق یعنی یک حُبّی، یک دوستی‌ای که آن دوستی‌های دیگر را کنار می‌زند. البته هیچ عشقی به این صفت نمی‌تواند پیدا شود، جز عشق به خداوند.

بنابراین عشق در انواع محبت‌ها می‌تواند پیدا شود، عشق و محبتی داریم نسبت به پدر و مادر، یا مادر به بچه عشق دارد که این عشق از غریزه پیدا شده است؛ یعنی از همان اوّل که بچه به دنیا آمد، خداوند بین آنها این رابطه را برقرار کرده است. من گاهی در تلویزیون حیوانات را نگاه می‌کنم که مادر و گاهی هم پدر چقدر زحمت می‌کشند و غذا از دوردست تهیه کرده و در چینه‌دان نگه می‌دارند و بعد به بچه می‌دهند تا بخورد، گاهی آن بچه مقداری را می‌خورد و بقیه‌ی آن غذا را پدر یا مادر که غذا تهیه کرده‌اند می‌خورند؛ این علم غریزی است. ممکن است شخصی به تحصیل علم، عشق، داشته باشد و در هنگام مطالعه یا درس خواندن همه چیز را فراموش کند. آن عشقی که می‌گویند، عشق به معنویت و به هر شیئی که در مسیر این معنویت باشد تعلق می‌گیرد، عشق به کعبه، عشق به حج، عشق به زیارت، اینها هر کدام جداگانه است و هیچ کدام به هم ربطی ندارد. ممکن است چند تا عشق با هم باشد، مادر به بچه عشق دارد، به سفر هم عشق دارد، به اجداد خود هم عشق دارد. اما آن عشقی که ما می‌گوییم، عشق الهی است؛ یعنی عشق به راه خود و سلوک خود که همان عشقی است که مولوی می‌گوید:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد کوه در رقص آمد و چالاک شد^۴

پیغمبر بشر بود و جسم او از خاک بود، مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ^۵، تا کجا به معراج رفت؟ موسی از شدت عشق می‌خواست خداوند را ببیند، خداوند گفت: نگاه به کوه کن «کوه در رقص آمد و چالاک شد»، مولوی می‌گوید:

شاد باش ای عشق خوش سودای ما ای طیب جمله علت‌های ما^۶
 بعد خودتان این قسمت را مفصل بخوانید. این است که هر کدام یک نوع جداگانه‌ای هستند. منتها گفتم متأسفانه طوری شده که این لغت معنایش به گونه‌ای دیگر شده است.

یک تغییر ذائقه‌ای بدهیم و راجع به زعفران که همه در منزل دارید و مصرف می‌کنید صحبت کنیم. ما مثلی در گناباد داریم که زیره به خروار، زعفران به مثقال؛ هم واحد زیره سبز و هم واحد زیره سیاه، خروار است. وقتی تجار به هم می‌گویند زیره چند است، یعنی یک خروار آن چند است؟ ولی زعفران را وقتی گفتند چند است؟ گفتند: هفت هزار تومان؛ یعنی مثقالی هفت هزار تومان - البته این مقدمات که می‌گوییم هدف دارم بنابراین مقدمات را هم توجه کنید - برای اینکه بدانید زعفران چگونه به دست می‌آید، پیاز آن را در زمین می‌کارند و اول مهرماه بستگی به هوا دارد، مثل گناباد که هوا گرم‌تر است، نیمه‌ی اول مهرماه، هر جا سردتر است، زودتر کمی آب می‌دهند و صبر می‌کنند. اول یک گل از زمین در می‌آید. این گل برگ‌های آن به درد نمی‌خورد، سه تا کلاله قرمز دارد که آن زعفران است و جدا می‌کنند. گل را باید دانه‌دانه بچینند و از هر گلی سه پر زعفران جدا کنند و مابقی را دور بریزند. همه‌ی گیاهانی که بو و عطر آنها مورد نظر انسان است، نباید آفتاب بخورد، زیرا بوی آن کم می‌شود و یا از بین می‌رود. مثل اینکه آفتاب را خداوند آفریده تا بوی آن گل منتشر شود و مگس و پشه و حشرات بیایند هم از آن استفاده کنند و هم استفاده برسانند. ولی مصلحت ما این است که خود جانشین آن مگس شویم و پیش از آنکه آنها بیایند روی زعفران بنشینند ما زعفران را بچینیم، یعنی قبل از طلوع آفتاب گل زعفران را بچینیم و جدا کنیم، البته بعد هم که آفتاب به آن خورد بو دارد ولی به مرغوبیت اول نیست. گلاب هم همین‌طور است. ما یک وقت در گناباد گلاب‌گیری هم داشتیم، حضرت صالح‌علیشاه خیلی به گلاب‌گیری علاقه‌مند بودند. صبح خیلی زود گل آن را می‌کنیم. حالا می‌بینید خیلی کار کوچکی است، مثلاً اگر یک نفر بخواهد به تنهایی گل بچیند خیلی کم می‌تواند، مصلحت هم نیست که کارگر بگیرند زیرا کارگر قبل از طلوع آفتاب برای چیدن گل نمی‌آید و به علاوه خیلی گران تمام می‌شود. قدیم این‌طور بود که در یک خانواده روستایی پدر صبح زود بلند می‌شد و صبحانه می‌خورد با بچه‌های قد و نیم‌قد خود همه به گل چیدن

می‌رفتند. هم تفریح بود و هم قبل از طلوع آفتاب گل‌ها را چیده و می‌آمدند و استفاده می‌کردند. حالا پدر خواب‌آلود بلند می‌شود و بقیه بلند نمی‌شوند، چرا بلند نمی‌شوند؟ شماها که تا دیروز زود بیدار می‌شدید؟ چون دیشب تلویزیون سریال مراد برقی داشت، بچه‌ها تا نصف شب بیدار بودند. تلویزیون عیبی ندارد ولی برای دیدن برنامه‌های تلویزیون باید فکر کنیم. برای همین هم زعفران برای مالک مقرون به صرفه نیست، باید کارگر بگیرد و کارگر هم که پیدا نمی‌شود. مالک و زارع شریک می‌شوند که چقدر محصول مال تو چقدر مال من. برای مالک صرف ندارد. چندی پیش روزنامه‌ها نوشتند که اخیراً فلان کشور گفته است زعفران‌هایی که از ایران گرفته مانند قبل نیست. چرا؟ کمیسیون و همایش و... برگزار کردند که چرا زعفران این طور شده؟ گفتم: تلویزیون را تعطیل کنید، زعفران خوب می‌شود. گفتند: تلویزیون چه ربطی به زعفران دارد؟ این اثر شب نخواستید بر روی زعفران است که محسوس بوده و ما می‌بینیم.

اثر دیگرش آن است که در نامه‌ها می‌نویسند همیشه وضو داریم ولی حال وضو نداریم، همیشه ذکر می‌گوییم ولی نمی‌فهمیم چیست و چه می‌گوییم؟ سحرها هم به زور بیدار می‌شویم.

یکی از بزرگان که مرد محترم و واقعاً خوبی بود به حضرت صالح‌علیشاه نیز ارادت داشت، در مجلسی بودیم او هم حضور داشت — مجلس فقری نبود — گفت: خداوند گرم کرد و گرم کرده [ناشنوایم کرده]، حالا کمی معنی این حرف را فهمیدم. خدا او را رحمت کند. من بیشتر این طور نبودم، ولی حالا احساس می‌کنم دیگر به تلویزیون علاقه ندارم. آنهایی که سحر بیدار نمی‌شوند و خواب‌آلوده‌اند بهتر است از ساعت نه تلویزیون را خاموش کنند؛ بخصوص آنهایی که اساس اعتقادات فقری‌شان پا بر جاست. خود این کار اثر دارد.

خواب را دست کم نگیرید یعنی هم خواب و هم رویا را. ما تا در این دنیا می‌اسیر این بدن هستیم و باید خوب آن را تر و خشک کنیم؛ مثل امانتی که به ما سپرده‌اند. گفته‌اند: سحر بیدار شوید، یعنی شب زود بخوابید. این مسأله اثرهای غیرمستقیمی دارد که ما به آنها توجه نمی‌کنیم. الان خیلی‌ها می‌گویند: تلویزیون چه ربطی به ذکر قلبی دارد؟ تلویزیون چه ربطی دارد که من سحر بیدار شوم یا نه؟ ساعت شماطه‌دار کوک می‌کنند که بیدارشان کند، آن بیداری به درد نمی‌خورد. بیداری خوب است که این بدن که در این لحظات حاکم بر ما شده، خود ما را آزاد کند، یعنی خود خواب را لغو کند. این است که چند بار که خواستم به خواندن نماز شب اجازه بدهم گفتم طوری باشد که هر شب خودت سر موعد بیدار شوی و خواب‌آلود نباشی، مثل اینکه کاملاً بیداری و به بعضی گفته‌ام

یکی دو شب حق داری شماطه کوک کنی وَاَلَّا اگر ساعت کوک کنی و خواب آلوده وضو بگیری و بخواهی نماز شب بخوانی، نه. همان نماز واجب خود را با این طریق که من گفتم، بدون زنگ ساعت بخوانید، همان به صد نماز شب می‌ارزد. بنابراین مسأله‌ی تلویزیون یک تکاملی در صنعت است و حق هم هست که همه استفاده کنند اما باید برنامه آن به گونه‌ای باشد که کودکان و بزرگ‌ترها را تا دیر وقت نگه ندارد. باید به داشتن برنامه توجه کنند ولی چون این کار مشکلی است و عملاً نشده و نمی‌شود پس باید تایمر تلویزیون را تنظیم کنید. تایمر تلویزیون ما روشن شده، من بلد نیستم چطور خاموش کنم. ولی شما طوری تنظیم کنید که سر ساعت نه شب خاموش شود. در آن صورت همه‌ی سوالاتی که از این قبیل از من کرده‌اید حل می‌شود سوالات دیگری هم هست که نه وقت هست و نه نفس.

حتی از شهرستان‌ها نامه می‌نویسند که ازدواج کم شده است و این مشکل تنها یک دلیل ندارد. هر کدام از مسایل اجتماعی را وقتی می‌خواهند تحلیل کنند صدها شرط در آن هست، این مسأله هم همین طور است. مسایل اقتصادی، مسایل عاطفی، آرزوها و... هست، مطلبی نیست که یک نفر بتواند حل کند. یک نفر در مورد خودش شاید یک مقداری بتواند، ولی باید جلسات مفصل راجع به آن صحبت کرد.

۱. صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۶/۲۰ ه. ش.

۲. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر سوم، بیت ۴۷۵۲.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۴. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۵.

۵. سوره طه، آیه ۵۵.

۶. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۳.



بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. بعضی از مردم هستند که اصلاً به قانون معتقد نیستند، نه به این قانون‌هایی که ما وضع می‌کنیم، به قانون کلی، مثل قانون عِلّت و معلول. به هر جهت آنچه در جسم و در قانون است در جان هم هست. آنچه در همه جهان هست در ما هم هست، منتها قوانین کوچکتری که ما نمی‌بینیم. مثلاً همه ما دیده‌ایم که کسانی نسبت به قلقلک حساسیت دارند، به خصوص بچه‌ها؛ ما امتحان می‌کردیم، اول کمی بچه را قلقلک می‌دادیم، می‌فهمیدیم قلقلکی است، بعد بدون آنکه دستمان به بدنش بخورد دست را که حرکت می‌دادیم او احساس قلقلک می‌کرد، یعنی حسّاس می‌شد. بعضی چیزها مصونیت می‌دهند، بعضی چیزها هم حساسیت می‌دهند. یک نفر می‌گفت یکی از بزرگان فامیل آنها، از ماست بدش می‌آمد، حالا علّتش را کاری نداریم، هر وقت کسی می‌خواست با او شوخی مؤذبانه کند، ظرف ماست را جلوی او می‌گذاشت، او ناراحت می‌شد. کاری نمی‌کردند فقط ظرف ماست را جلوی او می‌گذاشتند.

حالا دشمنی‌ها همین‌طور است، دوستی‌ها هم همین‌طور، رگ خواب ما را پیدا می‌کنند، مثلاً دشمن ما، (شخصی یا عمومی)، با پیدا کردن آن رگ خواب، بدون اینکه خودش زیاد زحمت بکشد ما را اذیت می‌کند. در طی سیزده، چهارده قرن گذشته هر چه دروغ بوده به ما نسبت داده‌اند، هر چه را که ما خودمان به دیگران ایراد گرفتیم به ما نسبت دادند، ما می‌گوییم مواد مخدر بد است، مصرف نکنید جنون آور است ... به آن حکم تحریم می‌دهیم، از آن طرف دشمن مدت‌ها می‌گفت اینها چرتی و بنگی هستند؛ یعنی درست همان چیز را به ما نسبت می‌دادند. بنابراین ما باید در مقابل تیری که می‌اندازند روپین تن شویم. مثلاً منبری که مقدّس است، هنوز من خیلی‌ها را می‌بینم، و عاظی که مقدّس هستند وقتی منبر می‌روند دسته منبر را می‌بوسند، یعنی منبر پیغمبر، البته این، منبر پیغمبر نیست، منبر پیغمبر از چوب بود و پیغمبر ساخت و بعد هم از بین رفت. پیغمبر خواب دید که میمون‌ها از منبرش بالا و پایین می‌روند. خیلی ناراحت شد. خواب پیغمبر هم مثل بیداریش است، مثل وحی است. خواب پیغمبر برای آن روز نبود تا روز قیامت حجت است. حالا اینهایی که واقعاً این‌گونه احساس احترام می‌کنند یعنی وقتی که منبر می‌روند می‌گویند من می‌خواهم آنچه پیغمبر فرموده است اینجا بگویم؛ برای خودش، بطور غیر رسمی یک مأموریت از جانب پیغمبر حساب می‌کند. معمولاً

برای منبر تیمناً سه پله می‌گذارند چون منبری که پیغمبر فرمود و درست کردند سه تا پله داشت. و الان می‌گویند قبل از اینکه من از این منبر بالا بروم خود پیغمبر از این منبر بالا رفت، نه این منبر چوبی. حالا بعضی‌ها دسته‌های منبر را می‌بوسند که **أَيَّدَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى** خجالت نمی‌کشند، یعنی فکر می‌کنند، آن دانشمند جامعه‌شناس گفته امام حسین با شمشیر جدش کشته شد، اگر امام حسین با شمشیر جدش کشته شد، منبر پیغمبر هم با کبریت بندگان از بین رفت. این قدر هم به اصطلاح اغراق نکنید، هر کسی در یک گوشه‌ای یک حرفی زده، همه جاها مثل هم است، همه‌ی کوه‌ی زمین مثل هم است. قم، بروجرد، کرج، تهران اینها همه مثل هم است. همیشه از این چیزها هست. یک بارانی‌هایی است که «ضدآب» است - بارانی باید هم این طوری باشد - آب در آن نفوذ نمی‌کند. خیلی از این پارچه‌های نایلونی که ما می‌پوشیم تا حدی این طوری است. آب روی آن می‌ریزد، اما در آن فرو نمی‌رود و از آن جاری می‌شود. این «ضدآب» است. بارانی هم که می‌گویند به این جهت است که بارانی را از این پارچه‌های «ضدآب» درست می‌کنند شما می‌پوشید در باران می‌روید، بعد که بارانی را در می‌آورید یک تکان می‌دهید... «ضدآب» می‌پوشید. درویشی همین پارچه‌هایی را که می‌پوشد «ضدآب» می‌کند. مثل ذکر که ما داریم چون نفوذ آب، نافذ بودنش، همه چیزش به امر الهی است، **وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّهِ**، حالا یکی که اگر بداند شما پالتو «ضدآب» پوشیدید و در خیابان راه می‌روید، او یک سطل آب روی شما می‌ریزد می‌گوید اگر آب بریزم آبم هدر می‌شود، آب که در او اثر نمی‌کند؛ یا ممکن است سنگ به طرف شما پرت کند و یک سپری هم شما دارید که اگر سنگ زد سنگ به خودش برمی‌گردد. پس حالا اگر «ضدآب» نپوشیده باشید تا یکی در کوچه سطل آب دستش بود که دارد به خانه‌اش می‌برد شما از نزدیکی‌اش رد می‌شوید می‌گویید مواظب باش این آب را روی من نریزی، او خوشش می‌آید، آب را می‌ریزد، حساسیت نداشته باشید در مورد حرف چرندی که یک نفر می‌زند، ما هر روز شنیده‌ایم و می‌شنویم.

مثال طنز می‌زنند که کسی بقالی داشت و از اینکه می‌گفتند کشک، بدش می‌آمد، اینکه می‌گفتند کشکی است، اینطوری است. خوب بعضی‌ها خوششان می‌آمد، می‌آمدند، می‌گفتند آقا کشک دارید او ناراحت می‌شد، عصبانی می‌شد. یک نفر از کسانی که به خاطر گفتن کشک، کتک خورده بود، دیگر نمی‌گفت کشک، می‌گفت ماست دارید؟ باز بقال عصبانی می‌شد. یک نفر پرسید اینکه می‌گوید ماست، نمی‌گوید کشک. چرا کتک می‌زنی؟ گفت ماستی که او می‌گوید یعنی کشک.

کسی که بخواهد واقعاً صحبت‌های قرآنی کند باید مثل قرآن مَثَل بزند، ما خجالت می‌کشیم مَثَل بزنیم، می‌گوییم در مثل مناقشه نیست. ولی خداوند می‌گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا^۳، به یک پشه مَثَل بزند، مَثَل برای چه؟ با مَثَل خوب فهمیده می‌شود همه اینها کَشک است، از کَشک بدتان نیاید وَاَلَا هر چه بگویند شما می‌گویید یعنی کَشک، ناراحت می‌شوید. این یادنامه صالح را بد نیست بگیرید، همه‌اش هم خواندنی است، برای یک حالتی آنهایی که خدمت ایشان رسیده‌اند که خوب، آنهایی که نرسیده‌اند توصیف می‌کند یکی از بزرگان را، همه بزرگان یکی هستند، منتها فرض کنید بنده قبل از حضرت صالح‌علیشاه را درک نکردم، حضرت نورعلیشاه در سال ۱۳۳۷ قمری رحلت فرمودند، من در سال ۱۳۴۶ قمری، یعنی ۹ سال بعد به دنیا آمدم. این است که من از آن وقتی که دیدم، حضرت صالح‌علیشاه بودند در مطالب خیلی صحبت می‌کنم وقتی حاشیه می‌آید، متن فراموش می‌شود ولی خود این شعر که در آنجا نوشته بودم:

چنان پر شد فضای سینه از دوست که نقش خویش گم شد از ضمیرم
در آنجا نوشته بودم حالا روابط پستی خوب شده، دنیا جلو رفته، ما دیگر نمی‌توانیم با الاغ مسافرت کنیم، باید هواپیما باشد، ترن باشد، همه دنیا این‌طوری است، در ایران هم البته، الحمدلله الآن روابط پستی و اینها... خوب شده، سابقاً هفته‌ای سه روز اتومبیل پستخانه از مشهد می‌آمد و می‌رفت. بین راه کیسه‌ها را می‌داد نامه‌هایی هم برای بیدخت بود می‌داد. کاغذهایی که برای حضرت صالح‌علیشاه بود را می‌آوردند؛ ما عصرها که پست می‌آمد می‌نشستیم، یک نامه‌ای را که ایشان می‌خواندند، بعد به من می‌دادند می‌گفتند بخوان. یکی از نامه‌ها را که من گرفتم و خواندم، دیدم یکی از فقرای بروجرد خدمت ایشان نامه‌ای نوشته است که یک آقایی آمده اینجا و خیلی به درویشی حمله می‌کند و ما را خیلی ناراحت کرده، اقدامی بفرمایید. من نامه را خواندم و خدمتشان برگرداندم. چند شب بعد نامه‌ها را جواب می‌دادند. - هر وقت این خاطرات را می‌گویم یادم می‌آید از قصور خودم که نمی‌توانم به نامه‌های شما جواب بدهم، من را ببخشید. آنهایی که منتظر جواب نامه هستند و جواب نمی‌گیرند من را ببخشید، چون نمی‌توانم. من را نفرین نکنید، من را دعا کنید که خداوند به خاطر شماها تا حالا من را نگه داشته، به خاطر شماها من امروز هستم - حالا به هر جهت، جواب نامه‌ها را می‌نوشتند، فرمودند می‌خواهم جواب نامه بروجرد را بنویسم - از آقایان بروجردی‌ها که هستند، اگر این نامه‌ی ایشان را، حتماً نویسنده‌ی نامه مرحوم شده، در آلبوم خانوادگی‌شان هست این نامه را بیاورند ما تکثیر کنیم و از آن استفاده کنیم، گم نشود، حیف است که این نامه‌ها گم

شود - فرمودند می‌خواهم نامه بنویسم جواب آن آقا را بدهم، از من پرسیدند به نظر تو چه بنویسم؟ وقتی یک بزرگی، یک کاری ارجاع می‌دهد و بعد هم جوابش را می‌خواهد، خود خداوند همان قدرت جواب را مطابق مقتضیات به او می‌دهد؛ من گفتم به نظر من مرقوم بفرماید شما به حرف‌هایش گوش بدهید، اما خیلی به این حرف‌ها اعتنا نکنید، فقط گوش بدهید، ببینید حتماً یک انسانی که دارد حرف می‌زند همه‌ی حرفش که دروغ نیست. لا اقل یک بار می‌گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اینکه دروغ نیست. راست است. دقت کنید آن حرف‌های راست را با موچین بکشید - البته یادم نیست این را چگونه گفتم، حالا می‌گویم که گفته‌ام - حرف‌های راست را با موچین بکشید. آن اعتقادات صحیح را بگیرید، به مابقی گوش ندهید و اصلاً فراموشش کنید. در غیر این صورت، شما بیشتر مُبَلِّغِ او می‌شوید. آن وقت‌ها ضبط صوت نبود ولاً می‌نشستید با ضبط صوت حرف‌های ما را ضبط می‌کردید چهل تا سی‌دی تکثیر می‌کردید که همه بشنوند. مستمعینی که آن آقا دارد، گوش می‌دهند، بعد می‌روند بیرون فراموش می‌کنند. برای اینکه یک عده‌ای از ایشان که اصلاً خدا را فراموش کرده‌اند، خدا هم آنها را فراموش می‌کند. یک عده دیگر نه، خدا را فراموش نکرده‌اند خدا را دارند، همان خداوند از اشتباه نجاتشان می‌دهد. به هر جهت شما مُبَلِّغِش می‌شوید. اگر هم شما از بروجرد به جای دیگری تبعیدش کنید شما مُبَلِّغِش می‌شوید، خیلی از این پرونده‌ها را دیدم که اشخاصی چیزی را که اصلاً مهم نبوده بزرگ کردند، از این راه عمل بکنید، فراموش بشود منتها خیلی که حساسیت به خرج بدهید، می‌فهمند قلقلکی هستید، همان جا را قلقلک می‌دهند. سرتان را پایین بیندازید و راه خودتان را بروید.

حرف‌هایم شاید خیلی مربوط به هم نباشد، من گفتم، خود شما به هم ربطش بدهید. چون حرف که می‌زنم شاید اوائلش ارادی است، بعد نمی‌دانم، خودش می‌آید از همان منبعی که حرف می‌آید، شما خودتان به هم ربط بدهید.

۱. صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۶/۲۱ ه. ش.

۲. سوره انعام، آیه ۵۹: هیچ برگی از درختی نمی‌افتد مگر آنکه از آن آگاه است.

۳. سوره بقره، آیه ۲۶: خدا ابایی ندارد که به پشه و کمتر از آن مثل بزند.

پیروزی به واسطه‌ی ایمان و بمبستگی مسلمانان / رعایت عهد و پیمان / پیمان ظاهری و پیمان با خداوند

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. از آیاتی که خوانده می‌شود اگر دو سه نکته‌ی مختصری به گوشمان بخورد، به گوشمان بزنی؛ به گوش هوشمان کافی است.

سوره‌ی براءت سوره‌ای است که بسم‌الله ندارد. جهاتش را خیلی مختلف گفته‌اند. بعضی‌ها می‌گویند در واقع سوره‌ی براءت و انفال یکی بوده و به هم وصل است، ولو یکی هم نبوده مطالبش دنباله‌ی هم است. (به هر جهت ما هر وقت هر کاری می‌کنیم، هر چه می‌خوانیم اگر بسم‌الله را هم نگوئیم در دلمان هست). آیه‌ی اوّلش بَرَاءَةٌ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ^۲ است. آن که اسمش خلیفه بود، خلیفه‌ی ناخلیفه‌ی ناخلف، آیه‌ی اَنَّ اللَّهَ بَرِيءٌ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَرَسُولُهُ^۳ را غلط خواند و رَسُولُهُ را - که بعضی‌ها هم رَسُولُهُ می‌گویند، هر دویش درست است - عمداً رَسُولُهُ خواند تا معنایش درست ضد آن شود و در واقع یک ناسزایی که درخور خودش بود، خطاب به - العیاذبالله - پیغمبر گفت.

این است که از این آیه‌ی اوّل ما این پند را می‌گیریم که آیات قرآن را - یعنی زبان عربی این طوری است - باید خیلی با دقت بخوانیم، زیر و زبرش را اشتباه نکنیم، خیال نکنیم فرقی نمی‌کند، مثل فارسی نیست که بگوئیم چشم یا بگوئیم چشم. بگوئیم چشم یا بگوئیم چشم، فرقی نکند؛ چرا متفاوت است.

مطلب دیگری که در سوره‌ی قبل از این است، اشاره‌ای به جنگ بدر و یک اشاره به جنگ حنین است. وَ لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ^۴، لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ^۵. جنگ بدر اولین جنگی بود که مسلمین کردند، تا آن تاریخ اجازه‌ی دفاع نداشتند، دیگر چه برسد به جهاد. اولین باری بود که اجازه‌ی جهاد دادند. یک قافله‌ی ثروتمندی - چون کفار مکه ثروتمند بودند، تجارت می‌کردند - قافله‌ی ثروتمندشان از سفر به مکه برمی‌گشت. این اجازه‌ی جنگ که داده شد - یعنی پیغمبر فرمودند اجازه‌ی جنگ صادر شده - از آن طرف در مکه وقتی که آنها دیدند به مسلمین اجازه‌ی جنگ داده شده و الآن قافله‌ی ثروتمندان دارد می‌آید، یک قشون نهصد نفری مسلح، کاملاً مسلح و مجرب، یعنی جنگ دیده و خیلی وارد، فرستادند که محافظ قافله باشد. پس در اینجا دو قافله بود: یک قافله‌ی ثروتمند و ضعیف بدون مراقب - البته مراقب داشت اما یکی دو نفر - که می‌رفت رو

به مکه و یک قافله‌ی هزار نفری، نهصد نفری، مردمان مسلح و وارد که از مکه به استقبال این قافله می‌آمد.

خداوند می‌گوید شما مؤمنین، دلتان می‌خواست که به آن قافله‌ی ضعیف حمله کنید، بدیهی است، برای اینکه گفتند قافله‌ای ضعیف است. ولی خداوند این را نمی‌خواست، خداوند می‌خواست نشان بدهد که من پشت ایمان شما هستم؛ نگه‌تان می‌دارم. پیغمبر فرمود: خیر! به آن قافله‌ی هزار نفری حمله می‌کنیم. به قافله‌ی هزار نفری که زیاد ثروتی نداشتند، جز همان چیزهای جنگی که همراهشان بود، حمله کردند و جنگ بدر شد، که شرحش را می‌دانید. خداوند خواست نشان بدهد که آنچه شما می‌خواهید، نیست. آنچه خدا می‌خواهد اتفاق می‌افتد و خواست نشان بدهد که اسلام دین جنگ نیست، اسلام دین ثروت نیست و این اعراب که حمله می‌کنند برای مال دنیا نیست، و آلا اگر این‌طور بود و برای مال دنیا بود باید به آن قافله‌ی ضعیف حمله می‌کردند، خیلی ثروت داشت و اگر دین جنگ بود باز هم باید به آنها حمله می‌کردند که پیروز شوند؛ نه جایی که ظاهراً می‌گویند اینها عده‌ی کمی ۳۱۳ نفر و از لحاظ جنگی بدون سلاح و آنها مسلح، این مصلحت جنگی نیست.

خدا نشان داد که ایمان بالاتر از همه‌ی اینهاست. جای دیگر هم نشان داد، شاید مؤمنین، مسلمین تا آن تاریخ مقداری سست شده بودند. در آن سفر حج که آمدند به مکه خبر دادند که قبیله‌ای مزاحم می‌شود. حضرت فرمودند یک لشکری برود جلوی آنها را قلع و قمع کنید. لشکری که می‌گویند دوازده هزار نفر بودند، برای حمله به آن قبیله رفتند، آن قبیله‌ی بزرگی نبود، جمعاً دو سه هزار نفر بودند. در اینجا مسلمین می‌گفتند ما حمله می‌کنیم و پیروزیم. ما دوازده هزار نفریم. همین مسلمین در این جنگ برگشتند و فرار کردند. حالا چه کسانی فرار کردند، کاری نداریم. به ما ربطی ندارد، ارباب در آنجا بود هر که را بخواهد تشویق می‌کند یا بخواهد توبیخ می‌کند. به هر جهت فرار کردند در آن هنگام علی علیه السلام، و به نظرم خود پیغمبر و عباس ایستادند و می‌گفتند چرا فرار می‌کنید؟ در واقع می‌گفتند: خجالت بکشید! فراری‌ها برگشتند و این دفعه پیروز شدند. خداوند در این دو جا نشان داد که علت پیروزی عدد شما نبوده و نیرومندی وسایلتان نیست، پیروزی‌تان به واسطه‌ی ایمانی است که خداوند داده است و به واسطه‌ی همبستگی شماست. هُوَ الَّذِي أُيِّدَكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ دُنْبَالَهُ اش می‌گوید: لَوْ أَنْفَقْتَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مَا أَلْفَتَ بَيْنَ قُلُوبِهِمْ.^۷

مسأله‌ی دیگری که در این چند آیه باید عبرت بگیریم، یاد بگیریم، رعایت اصل عهد و پیمان است. پیغمبر با مشرکین پیمان بست بنا به مصالح مسلمین که طبق شرایطی بود، یک دو سه شرطی بود. خیلی‌ها انتقاد می‌کردند که: «آقا با مشرکین چنین کردید. گفتید مسلمانی اگر پیش آنها فرار بکند، نباید بدهند، نگهش دارند، ولی اگر کافری فرار کرد ما باید او را به آنها بدهیم». ولی پیغمبر که از پیش خود نمی‌کرد، فرمود: امر خداست و فوایدش هم بعد معلوم شد. بعضی از این مشرکین و کفار، پیمان را شکستند، خلاف پیمان رفتار کردند. پیغمبر فرمود - طبق آیات قرآن است - چون آنها عهدشان را شکستند، ما هم با آنها عهدمان را می‌شکنیم؛ ولی فقط آنهایی که عهدشکنی کردند، نه همه‌ی قبایل. توصیه کرد و فرمود با آنهایی که عهدشان را شکستند ما با آنها عهدی نداریم. فرمود **فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ**^۱. اما به آنهای دیگر فرمود عهدتان را نگهدارید، با تقوا باشید، نگهداشتن عهد و پیمان از تقواست. عهدی که خدا با مشرک بسته - پیغمبر که عهد می‌بندد، یعنی خدا می‌بندد - می‌فرماید عهد را نگهدارید. برای اینکه خود عهد و پیمان یک شخصیت مستقلی دارد، **إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا**، خود عهد مسئول است. او خطا کرد، شما می‌توانید بشکنید. ولی وقتی او سر پیمانش ایستاده باید سر پیمان باشید. این پیمان ظاهری، پیمان جنگ است. ببینید پیمان با خداوند چقدر ارزش دارد. **الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ أُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ**^۱. رعایت عهد و پیمان در همان آیات اولیه‌ی سوره‌ی براءت به ما توصیه شده است. ان شاء الله خداوند توفیق بدهد همه‌ی توصیه‌هایش را رفتار کنیم؛ ان شاء الله.

۱. پنجشنبه، دهم رمضان ۱۴۲۹ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۷/۶/۲۱ ه. ش.

۲. سوره توبه، آیه ۱: خدا و پیامبرش بیزارند از...

۳. سوره توبه، آیه ۳: خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند.

۴. سوره آل عمران، آیه ۱۲۳: هر آینه خدا شما را در بدر یاری کرد.

۵. سوره توبه، آیه ۲۵: خدا شما را در بسیاری از جاها یاری کرد. و نیز در روز حنین.

۶. سوره انفال، آیه ۶۲.

۷. سوره انفال، آیه ۶۳.

۸. سوره توبه، آیه ۵: هر جا که مشرکان را یافتید بکشید.

۹. سوره اسراء، آیه ۳۴.

۱۰. سوره بقره، آیه ۲۷: آنهایی که پیمان خود را پس از بستن می‌شکنند و آنچه خداوند به پیوستن آن فرمان داده قطع می‌کنند و در روی زمین فساد می‌نمایند، اینان خود زیانکارانند.

مثل و تشبیه / ایمان / جان و دل مؤمن / بیعت / اسلام و ایمان^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. خداوند در قرآن بسیار مثل و تشبیه آورده است. البته وقتی می‌گویند دو چیز به هم شبیه است، نه اینکه تمام جهاتش شبیه است، در آن صفتی که مورد بحث بوده به هم شبیه‌اند؛ در مورد مثل نیز همین‌طور است. خداوند فرموده که من مثل را برای شماها آوردم و الا خداوند که علیم است. يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ^۲. خداوند یکجا می‌فرماید: تَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى^۳، وقتی سفر می‌روید یا سفر هم نمی‌روید زادی داشته باشید. یعنی ساکی که در آن نان و پنیر و آب و... باشد. ولی زاد تقوا بهترین زادهاست؛ تقوا را به زاد تشبیه کرده است. یا جای دیگری می‌فرماید: هُنَّ لِيَابِسٌ لَكُمْ وَ أَنْتُمْ لِيَابِسٌ لَهُنَّ^۴، خطاب به مردان می‌گوید که زن‌ها برای شما به منزله‌ی لباسند و به زن‌ها هم می‌گوید مردها برای شما به منزله‌ی لباسند. یعنی زن و مرد باید به اندازه‌ای به هم نزدیک باشند که هر کدام عیوب دیگری را بپوشاند و اصلاح کند.

جای دیگری می‌گوید که هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ^۵، آیا شما را هدایت کنم، راهنمایی کنم به تجارتی، معامله‌ای که ضرر ندارد، ورشکستگی در آن نیست؟ بعد می‌فرماید به خدا ایمان بیاورید، به پیغمبر ایمان بیاورید و چه کارهایی بکنید^۶. اینها که معامله نیست، تجارت نیست. چرا اینجا تجارت گفته است؟ یک جای دیگر در قرآن فرموده است: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ^۷، آن تجارتی که آنجا فرموده دو طرف می‌خواهد، خرید و فروشی می‌خواهد، خرید و فروشش را در آیه‌ی دیگری معین کرده، می‌گوید: خدا می‌خرد، خریدار خداست، فروشنده کیست؟ مؤمنین؛ إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. چه چیزی مورد معامله است؟ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ، جانشان و مالشان مورد معامله است. قیمتش چیست؟ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ، خداوند بهشت را به عنوان قیمتش می‌دهد. البته ضمن این آیه، یک اشاره‌ای هم به این مطلب دارد، مؤمنین بدانند که جان و مالشان خیلی قیمت دارد. کسانی که در این دنیا به جان و مال مؤمنی لطمه می‌زنند، گناه خیلی بزرگی می‌کنند، برای اینکه جان و مال مؤمن هم قیمت بهشت است.

به هر جهت، اسم این معامله را بیعت گذاشتند. این آیه صریح است: إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةُ، آنچه در کتاب‌های حقوق مدنی راجع به معامله می‌نویسند؛ خریدار و فروشنده و جنس است، کالا و قیمت که در آنجا ذکر شده است. می‌گویند درست است این آیه برای

بیعت است، ولی برای جنگ است؛ دلیل آنکه می‌گویند: دنباله‌ی این آیه می‌فرماید که جنگ می‌کنند، کشته می‌شوند و می‌کشند. مَنْ أَوْفَىٰ بَعْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ^۸، به آنهایی که به این عهدشان وفا کردند بشارت بدهید. در اینکه این آیه بیعت است که حرفی نیست. تاریخ هم می‌گوید. همه جا می‌آمدند با پیغمبر بیعت می‌کردند، تسلیم می‌شدند. بعد خداوند خطاب به پیغمبر فرموده: إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ^۹، آخر آنجا گفته شده إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَىٰ، خدا می‌خرد، چگونه می‌خرد؟ خطاب به پیغمبر می‌گوید: این بیعتی که تو می‌کنی بیعتی است که مردم با من می‌کنند، پس آن خرید و فروش همین بیعتی است که توسط پیغمبر انجام می‌شود. پیغمبر از طرف چه کسی می‌گوید؟ از طرف خدا؛ یعنی خدا می‌گوید: تو نیستی که می‌خری، تو از طرف من می‌خری. پس طرف بیعت هم خداست. خدا هم که - العیاذبالله - مرگ و استعفا ندارد. همان وقت که این آیه نازل شده، خدا بوده، حالا هم خدا هست. پس بیعت هم همیشه هست. منتها آن بیعتی که در جنگ بعدها که حکومت تشکیل شد، بود، غیر از این بیعت است. به‌علاوه بیعت مخصوص جنگ نیست به دلیل اینکه در آیه‌ی دیگری در سوره‌ی ممتحنه فرموده است: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ يُبَايِعْنَكَ^{۱۰}، ای پیغمبر وقتی که زنان مؤمن می‌آیند تا بیعت کنند از آنها بیعت بگیر. برای زن‌ها یک بیعت بیشتری گرفته، این بیعت بیشتر علامت اهمیت آنها در اجتماع است. پس بیعت برای جنگ نیست. اولاً چون خدا بیعت می‌گیرد، خدا هم که همیشه هست، در جنگ و صلح هست. به علاوه، خود آن آیه هم می‌گوید، در آیات بسیار دیگری هم خطاب به مؤمنین می‌گوید، اینجا به اصطلاح درجات قائل شده، به این معنی که یکی مسلمان می‌شود، با اعتقاد هم هست، ولی ایمان بالاتر از اسلام است. در آن آیه می‌فرماید که اعراب می‌آیند بر تو منت می‌گذارند که ما مؤمن شدیم، ایمان آوردیم. بگو نخیر شما ایمان نیاوردید، ایمان به قلب شما راه پیدا نکرده است، بگوئید مسلمان شده‌ایم. بعد خطاب به آنها می‌فرماید که شما منت نگزارید، خدا بر شما منت می‌گذارد که اگر در اسلامتان صادق بودید - نه مثل اسلام‌هایی که دیدیم - خداوند منت می‌گذارد که شما را راهنمایی به هدایت کرده است، یعنی بعد که اسلام آوردید هدایت می‌کند. بنابراین بیعت در واقع از ارکان اسلام است. در خبری آمده: بُنِيَ الْإِسْلَامُ عَلَىٰ خَمْسٍ^{۱۱}، اسلام بر پنج چیز بنا شده: نماز و روزه و... و آخرش ولایت است. خداوند آنها را دیگر را خیلی سخت نخواهد گرفت، گذشت می‌کند، ولی ولایت را نمی‌گذرد، سخت می‌گیرد. ولایت یعنی ولایتی که خداوند بر جهان دارد. این ولایت را اگر در جانمان

قبول کنیم، جلوه‌ی آن همین بیعت است. منتها در اوّل که اسلام مکتبی بود - به قول امروزی‌ها، دین بود - هر که در مکه بیعت می‌کرد، هم مسلمان بود و هم مؤمن بود. ولی وقتی حکومت شد، دیگر نه! مسلمانی جایزه داشت و کفر هم مالیات داشت. این بود که می‌آمدند مسلمان می‌شدند. ولی همین شناخت مسلمان از غیرمسلمان به وسیله‌ی بیعتی بود که مقرر بود؛ بیعت نبوی اگر بگوییم، بیعت حکومتی بود.

خداوند گفته است دوست دارد که مؤمنین کَانَهُمْ بُنِيَانٌ مَرْضُوعٌ، مثل دیوار فلزی باشند که بر آنها هیچ شکافی نباشد، یعنی به هم وصل باشند، بنابراین به عنوان جلوه‌ی آن وصل کردن، خدا قرار داده است که باید دست به دست برسد؛ یعنی اینکه حالا می‌گوید دست‌هایتان را به صورت مصافحه بگیرید، این بیعت است و بعد دعای عهد را بخوانید. حالا شما دعای عهد را به دقت بخوانید و به معنایش توجه کنید، خطاب به امام، به امام غایب می‌گوید که: ای امام، ما بر بیعتی که با تو کردیم باقی هستیم. کجا بیعت کردید؟ امام که غایب است. یا بعد می‌گوید: ای امام بیعتی که با تو کردیم تجدید می‌کنیم. چه بیعتی؟

بیعت همیشگی است، در واقع بیعت یعنی اقرار به اینکه در آن روز الست که خداوند فرمود:

الَسْتُ بِرَبِّكُمْ^{۱۲}، ما هم جزء آنهایی هستیم که قَالُوا بَلَى^{۱۳}، گفتیم: بله؛ حالا این را اعلام می‌کنیم.

ان شاء الله ما توفيقش را پیدا کنیم و خداوند هم قبول کند.

۱. جمعه، یازدهم رمضان ۱۴۲۹ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۷/۶/۲۲ ه. ش.

۲. سوره نور، آیه ۳۵.

۳. سوره بقره، آیه ۱۹۷.

۴. سوره بقره، آیه ۱۸۷.

۵. سوره صف، آیه ۱۰.

۶. سوره صف، آیه ۱۱: تَوَمَّنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ...

۷. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۸. سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۹. سوره فتح، آیه ۱۰.

۱۰. سوره ممتحنه، آیه ۱۲.

۱۱. بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۳۲۹.

۱۲. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۱۳. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

تشخیص تقدّم و تاخّر وظایف / عقل عرفانی^۱



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مسأله‌ای که خیلی ما به آن برمی‌خوریم تشخیص تقدّم و تاخّر وظایف است که وقتی چند تا وظیفه داریم و همه‌اش خوب است، کدام اوّل و کدام بعد باشد؟ آنهایی که خود شرع معین کرده که به جای خود، انجام واجبات مقدّم بر مستحبات است، دوری از محرّمات مقدّم بر دوری از مکروهات است این به جای خود. ولی موارد دیگر را چگونه باید تشخیص داد؟ این تشخیص بستگی به مورد و بستگی به آن عقل عرفانی ما دارد. راجع به عقل هم خیلی صحبت شده، یک جا می‌گوید:

آزمودم عقل دور اندیش را بعد از این دیوانه سازم خویش را
از این قبیل خیلی هست. از طرفی خیلی از بزرگان گفته‌اند مزیت انسان بر حیوان عقل است که خدا به او داده. در اصول کافی یک فصل مفصّلی راجع به عقل هست. خداوند عقل را آفرید بعد گفت: بیا جلو، آمد جلو گفت: برو عقب رفت عقب. می‌خواست راه رفتنش را ببیند. بعد گفت خیلی خوب است. تأییدش کرد. آن عقلی که خداوند این قدر تأییدش کرده، قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ؟ قَالَ مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اِكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ^۲، عقل کمک می‌کند و می‌گوید که خدا را بپرستید و بهشت را کسب کنید.

اما در وظایف معمولی، از داستان‌ها باید خیلی عبرت بگیریم نه فقط به عنوان داستان، تذکرة الاولیاء پر از این مطالب است. اوّس قرنی از بزرگانی است که همه ما آرزو داریم خاک پایش را به چشم بکشیم. او که بود؟ یک شترچران بود، شترهای مردم را می‌برد بچراند و برگرداند. شترچرانی بود که خلیفه الهی پیغمبر، یعنی علی علیه السلام با خلیفه حکومتی، یعنی عمر آمدند به دیدنش و عمر از او خواست که مرا دعا کن. آن وقت او پیغمبر را ندیده بود، با این چشم ندید. گفتند آخر تو چرا نمی‌خواهی پیغمبر را ببینی؟ گفت: من نمی‌رسم، باید شتر مردم را بچرانم، شب هم باید برگردم از مادرم نگهداری کنم، مادر پیری داشت.

یک مرتبه علاقه‌اش شدید شد که برود خدمت پیغمبر برسد. مادرش گفت: آخر این مدت کوتاهی که می‌روی من تنها می‌شوم، پس زود برو و برگرد. همین که پیغمبر را دیدی و به پیغمبر

رسیدی سلام عرض کن، احوالپرسی کن و برگرد، من را تنها نگذار. او ایس پذیرفت و گفت: خیلی خوب. به این طریق آمد و به در خانه پیغمبر رسید، در زد. گفتند پیغمبر خانه نیست. پرسید کجاست؟ کی برمی‌گردد؟ چه زمانی می‌شود ایشان را دید؟ گفتند: پیغمبر رفته به مسافرتی و تا شب برنخواهد گشت. او ایس قرنی برای دیدار محمد ﷺ آمده بود، اولین دیدار که بعد هم آخرین شد. گفتند که پیغمبر نیست. نایستاد، به مادرش قول داده بود. از پشت در به پیغمبر سلامی کرد و به خانه‌اش برگشت. این سلام از نوع - نمی‌گویم همان است که باز پس‌فردا بگویند کفر است و فلان. نخیر - از نوع آن نفخه‌ای بود که خداوند در آدم آفرید و نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي^۳، از روح خودش آفرید. این سلام از آن نوع بود به چه دلیل؟ به دلیل اینکه اولاً از او ایس آمد، کسی که بعد خودش به درجات عالی رسید. ثانیاً شب که پیغمبر آمد، بوی این نفخه را شنید. این بویی است که پیغمبر می‌شنود. ولی چون به آن منبع اصلی وصل بود که به پیغمبر رسیده بود، گفت که من بوی خداوند را می‌شنوم. در اینجا یک شوق و اشتیاق جایز و حلال بود که در حدّ خودش مثل واجب فردی می‌شود، آن علاقه او ایس به دیدار پیغمبر است. بایستد تا پیغمبر بیاید و سلام کند. نمی‌ایستد، این خوب بود اما یک واجب دیگر وظیفه نگهداری مادر بود، اگر بمانم مادرم شب بدون من نگران می‌شود، این هم یک وظیفه. یک وظیفه هم اینکه قول داده فقط سلام کند و برگردد.

فرض کنید ما اگر باشیم چه می‌کنیم؟ ما همان روزی که او ایس این کار را کرد، ما هم می‌آمدیم چه کار می‌کردیم؟ می‌ایستادیم و می‌گفتیم آقا تا غروب که راهی نیست فعلاً تا غروب هستیم بعد برمی‌گردیم. ولی او ایس برگشت. آن وظیفه را بر این وظیفه مقدم داشت. در یک مثالی می‌شود گفت نماز اول وقت بسیار خوب است، البته وظیفه ما به صورت واجب نیست، ولی مستحبی است که واجب جلوه می‌کند. نماز اول وقت، مانع و مزاحم نباید داشته باشد. افطار اول وقت هم بهتر است حتی آن اوائل قبل از اینکه احکام روزه اینطوری منظم شود اگر کسی اول وقت روزه‌اش را نمی‌خورد، افطار نمی‌کرد دیگر حقّ نداشت چیزی بخورد و شب هم آزاد نبود. این است که یادگار از آن دوران مانده که با دهان روزه نماز نخوانید. البته در ماه رمضان ظهر نمی‌شود ناهار خورد، انسان حتماً روزه است ولی مغرب اینطور نبود یعنی دهان گرسنه با نماز ظاهراً قابل جمع نیست. اگر کسی بخواهد هر دو را انجام بدهد خیلی سخت نیست یک لیوان آب می‌خورد نمازش را می‌خواند. بعد افطار

در اینجا گذاشته‌اند به اختیار خود ما که آیا نماز اول وقت را مقدم بدانیم یا افطار را؟ از این قبیل مسائل خیلی هست. این را باید عقل حل کند. کدام عقل؟ همان عقلی که خدا تأییدش کرده یعنی همان عقلی که علی داشت نه آن عقلی که معاویه داشت. مولوی که می‌گوید «آزمودم عقل دور اندیش را» آن عقل معاویه‌ای را، از آن عقل ما دیوانه‌ایم، ولی از این عقل علوی می‌گوید مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اكْتَسِبَ بِهِ الْجَنَانُ.

من سال‌های زیادی از قدیم به بررسی تقدّم و تأخّر وظایف فکر کرده‌ام. تقدّم و تأخّر یک وقت معنوی است، یعنی در معنی اهمیت بیشتری دارد؛ یک وقت نه، معنوی نیست. یا زمانی است یا مکانی است. مثلاً می‌گوییم رعایت آداب شریعت تقدّم زمانی بر طریقت دارد یعنی تا آداب شریعت را رعایت نکنیم آداب طریقت فایده ندارد. آداب طریقت تقدّم معنوی دارد؛ یعنی آن شریعت برای این است که به طریقت برسیم و نه اینکه به طریقت که رسیدیم دیگر شریعت به درد نمی‌خورد، نه! شریعت همیشه همراه ما است. منتها با طریقت تقدّم و تأخّر هم هست در بعضی مکان‌ها این مقدم است در بعضی مکان‌ها آن مقدم است و همچنین در موقعیت اجتماعی که مثال‌های زیادی می‌شود زد.

۱. صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۶/۲۳ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

۲. بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳. سوره حجر، آیه ۲۹ و سوره ص، آیه ۷۲.

جنبه‌ی بشری پنجمبر / نامه نوشتن و جواب دادن به سوالات / تحقیق قبل از طرح سؤال /

اوراد و اطاعت از دستورات / خلوص نیت / هدف از درویش شدن / فکرهای متفرق^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. آیات قرآن همیشگی می‌باشد و درست است که هر آیه بنا به یک موقعیت مخصوصی آمده ولی فقط راجع به آن موقعیت نیست. مثلاً آیه‌ای که خیلی هم در صحبت‌ها مورد استفاده قرار می‌گیرد این است که پیغمبر می‌گوید: **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ**^۲ من بشری مثل شما هستم. پیغمبر خسته می‌شد، خوابش می‌آمد، گاهی می‌خوابید. البته خواب پیغمبر به این صورت بود که اگر چشم او می‌خوابید قلب او بیدار بود. خواب و بیداری او یک طور بود ولی به هر جهت می‌خوابید. کما اینکه همان شبی که می‌خواستند پیغمبر را بکشند به جای خود علی را در آنجا خواباند و علی علیه السلام با خیال راحت خوابید. وقتی او می‌فرماید **أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ** هیچ کس بعد از آن نمی‌تواند مدعی باشد که من بالاتر از شما بشرها هستم، جز آنهایی که به وراجی معروف هستند، همه بشر هستیم همه از حرف زدن زیاد خسته می‌شویم، منظور فعالیت است، از کار بدنی خسته می‌شویم، گرسنه می‌شویم و غذا می‌خوریم، حالا ممکن است یکی وقتی گرسنه می‌شود خوراک گوساله بخورد اما یکی یک تکه نان می‌خورد ولی به هر جهت همه‌ی اینها هست.

البته توضیحی که می‌دهم برای درخواست شخصی خودم نیست به ظاهر این است که درخواستی برای خودم است ولی هدف روشن شدن شماست. فرض کنید من صبح اینجا صحبت می‌کنم، بعد به منزل می‌روم، به دو سه نفر وقت داده‌ام و کارهایی که در منزل انجام می‌دهم هیچ کدام شخصی نیست، هیچ کار شخصی ندارم، یعنی مقداری کارهای ملکی و اجدادی که به ما رسیده انجام می‌دهم، آن هم فقط آنهایی که من یاد دارم که مورد علاقه‌ی حضرت صالح علیشاه بود آنها را نگه‌داشتم و علاقه‌مندم ولی خودم هیچ کاری ندارم. تمام کارهای آنجا را من و خواهر و برادرها به آقای دکتر محمود سپرده‌ایم و ایشان هر کاری بخواهد انجام می‌دهد؛ یعنی هر کاری برای همه انجام می‌دهد. و الا من کار شخصی ندارم. ولی کارها آنقدر زیاد است که ده کار شخصی را کفاف می‌کند. آن وقت من نیز بالاخره خسته می‌شوم. یک مدتی دستم درد می‌کرد که نمی‌توانستم چیزی بنویسم.

حالا الحمدلله بهتر شد، می توانم یک چیزهایی بنویسم. دستم می لرزد و خط من را شما نمی توانید بخوانید، از آن خطهایی است که بعد که می آورند خودم هم نمی توانم بخوانم و بگویم چیست؟ این است که کاغذ نوشتن برای من مشکل است و تقریباً حالا که محال است. از آن طرف خودم هم گفتم و از بزرگان قدما شنیده ام و خودم هم این اعتقاد را دارم که این آیه ی قرآن که می گوید: وَ إِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا أَوْ رُدُّوها^۳ کسی اگر به تو سلام کرد، اقل آن این است که شما هم یک سلام بگویید و بهترین را بگویید. اگر گفت: سلام، بگویید: سلام علیکم. اگر گفت: سلام علیکم، بگویید: سلام علیکم و رحمة الله، اگر او این را گفت، بگویید: و رحمة الله و برکاته. حتی بهتر جواب او را بدهید، این دستور هم هست. یکی از انواع تحیت ها کاغذ نوشتن است. کسی که نامه به شما می نویسد در واقع سلام می کند؛ سلام کتبی، جواب او را باید بدهید. جواب این است که اقلاً دو کلمه برای او بنویسید. بعضی این بحث را دارند که وقتی فعل امر در قرآن به کار برده می شود، آیا به معنی وجوب است؟ وقتی می گوید: فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ شما هم تحیت بگویید، امر می کند؟ آیا این امر واجب می شود؟ البته آنهایی که احتیاط می کنند سعی می کنند واجب بدانند. ولی اکثراً واجب نمی دانند، بلکه مستحب مؤکد است. مستحب مؤکدی است که من هم نمی توانم. شما از خدا بخواهید که این قصور من را ببخشد. اینها کارهای شخصی نیست، خدا وقتی که می خواهد ببخشد از شمایی که نامه نوشتید و من جواب آن را ندادم می پرسد، شما می گوید: خدایا خطای او را ببخش، خدا از شما می پرسد تو خودت بخشیدی؟ می توانید بگویید: نه. تا نبخشید که برای بخشش دیگری دعا نمی کنید. این است که خود شما هم ببخشید. اما چرا می گویم ببخشید؟ چون این همه کتاب، نه از اول خلقت، از همین دوران اسلام، یعنی هزار و چهارصد سال، این همه کتاب راجع به توحید، راجع به عبادات، راجع به نیت، و همه چیز نوشته شده، مجموعه ی این سؤالاتی که از من می شود همه ی این کتابها است. آیا من می توانم این همه کتاب را مجدداً بنویسم؟ بنابراین آن کسی که سؤال می کند، اول خودش یک تحقیقی در این زمینه انجام دهد و به همین دلیل صبح های دوشنبه قرار شده آقای کاشانی در کتابخانه باشند و اگر کسی سؤالاتی از این قبیل دارد، جواب بدهند و کتابی که می گویند بخوانید بعد اگر باز هم اشکال بود به من مراجعه کنید. اما این حرف من موجب نشود که شما سؤالی، اشکالی دارید به دلیل آنکه اسباب زحمت نشود آن را ننویسید و این حرف مرا هم گوش ندهید و تحقیق هم

نکنید. تنبلی می‌کنید و تحقیق نمی‌کنید و از من هم نمی‌پرسید، این دیگر درست نیست. از صحبت‌های من این استنباط را نکنید، بنابراین همه‌ی سؤالات را در کتاب‌ها نوشته‌اند، آن چیزی که نوشتنی است را نوشته‌اند. بعد هم من می‌توانم برای هر کسی بنویسم؟ بعضی کاغذها را به شما نشان داده‌ام که چقدر مفصل است که اگر من اینجا بخوانم وقت همه‌ی شما گرفته می‌شود. مگر بخواهم به آن جواب دهم که این به نفع من و شما هر دو است؛ هم سؤال کننده و هم جواب‌دهنده.

دیگر اینکه یک سؤالاتی هست که اگر دقت کنید خود شما جواب آن را پیدا می‌کنید. مثالی از قرآن می‌زنم. در روز قیامت خطاب به همه انسان‌ها می‌پرسد: **يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ**،^۴ چه چیزی تو را به پروردگار کریم مغرور کرده؟ اگر کریم را نمی‌گفت و می‌پرسید: **مَا غَرَّكَ**، خیلی گیج می‌شدیم. خدایا چه شد که ما در مقابل خداوند اشتباه کردیم و غرور به خرج دادیم؟ خود او در سؤال، جواب ما را داده است: **مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ**. بسیاری از سؤالات ما از خداوند و از همدیگر این چنین است. اگر کمی دقت کنیم جواب در آن هست. مثلاً می‌گوید که ما چند سال است درویش شدیم ولی هنوز حالی نداریم. اگر از خدا این سؤال را بکنید و بگویید که ما چند سال است که مشرف شدیم، خداوند می‌پرسد: مشرف شدید؟ پس کو ورقه‌ی اوراد شما؟ چرا آنجا، آن قسمت اوراد را نخواندی؟ چرا به برادر یا خواهر ایمانی فلان روز ناسزا گفتی؟ و... اینها را دقت کنید ببینید آنچه باید بکنید کرده‌اید یا نه؟ اگر بخواهید بکنید و نتوانید، حرف دیگری است. من اوایلی که مشرف شدم یک ورقه‌ی اوراد مفصلی به من دادند. خدا رحمت کند فقط حضرت آقا تشریف داشتند، مادرم و من نشسته بودیم، مادرم رو به حضرت آقا کردند و به شوخی گفتند: این بچه را که شما بیچاره کردید، این همه اوراد چیست؟ ایشان لبخند زدند. الان هم به همان دلیل نماز صبحم خیلی طول می‌کشد. در همان جلسه یا وقت دیگری بود، خدمت ایشان عرض کردم که من وقتی دعاهای موقع خواب را می‌خوانم به این دعا که می‌رسم که صدوده بار یا هفتاد بار چیزی را بگویم، هفت، هشت یا بیست تا که می‌گویم خوابم می‌برد. خودم فکر کرده بودم، گفتم بپرسم چطور است اجازه بدهید من اول همه‌ی آنها را که باید بگویم را یکی بیشتر نگویم و رد شوم بعد اگر خوابم نبرد از نو بگویم. گفتند: خوب است و تأیید کردند. در این صورت ایامی که من به آن تعداد اوراد را نمی‌گفتم آن ایام جزو قصور حساب نمی‌شد. زیرا نیت، باید نیت انجام عمل باشد. بعد هم این حساب را بکنید، خلوص نیت را به هر اندازه

می‌توانید هر چه بیشتر به دست بیاورید. این مثال را خیلی زده‌ام، مرحوم آقای سلطان‌علیشاه این مثال را می‌زدند، چون این اقطاب اخیر در کار کشاورزی بودند. مثال از کشاورزی زده‌اند و بسیار زمینه‌ی درستی است، زیرا اولاً کشاورزی زمین مرده را زنده می‌کند و زندگی می‌دهد، به علاوه زندگی همه‌ی ما جانداران از زمین است. هر غذایی را نگاه کنید در انتها از زمین به وجود آمده است. کسی که زراعت می‌کند - من از برنامه‌های تلویزیون فقط بعضی برنامه‌هایی که با چشم می‌بینم و به درد می‌خورد مثل برنامه‌های طبیعی و زراعت‌ها را نگاه می‌کنم، همانطوریکه وقتی می‌توانستم و می‌توانم در بیدخت زراعت‌ها را نگاه می‌کردم - آن زراعت و زحمت آن شخص را نگاه کنید، با این زحمت گندم می‌کارد تا درو کند، از او پرسید گندمی که کاشتی و درو می‌کنی برای چه کاشتی؟ او به خرمن کاه اشاره کند و بگوید: من این گندم را کاشتم چون برای بنایی به کاه احتیاج داشتم. اگر چنین حرفی بگوید، باید کمی به درک و فهم آن شخص شک کرد، بلکه باید بگوید: گندم کاشتم تا هر گندم را صد گندم برداشت کنم. زندگی خود و خانواده را بگردانم. این پاسخ درست است، وقتی این حرف را زد شما می‌گویید: این کاه را لازم نداری، بده باد ببرد. می‌گوید: نه، این کاه را هم لازم دارم. پشت‌بام هر وقت کاه‌گل بخواهد از این استفاده می‌کنم. به علاوه حیوانات را - اصطلاحاً به دام‌ها حیوان می‌گویند - اگر نرسیدم ببرم صحرا بچرند، از این کاه می‌دهم بخورند. پس کاه را هم لازم دارد، ولی کاه را خود او نمی‌خورد، گندم را می‌خورد. کسی که درویش می‌شود و گندم می‌کارد، گندم باید درو کند نه کاه، اگر برای «حال» می‌آید مرتاضین هند که تازه آنها زحمت می‌کشند، شعبده‌بازها بدون اینکه زحمتی بکشند، از این حالات دارند. نه! درویش می‌شود تا به مبدأ خلقت نزدیک‌تر شود، این شعر را خوانده که: «ما ز بالایم و بالا می‌رویم»، می‌خواهد بالا را بشناسد و راه را پیدا کند. البته در بین راه اگر خسته شد یک لیوان آب برمی‌دارد و می‌خورد، این برای رفع خستگی است. در حالاتی که هست نه اینکه بگویند ما هیچی نفهمیدیم. اولاً باید فهمی پیدا بکنید، بیایید درویش شوید. بعد هم نفهمیدیم یعنی چه؟ چه می‌خواستید بفهمید که نفهمیدید؟ آن چیزی که می‌خواستید بفهمید و نفهمیدید، اشتباه کرده‌اید باید خدا و خلقت و قدرت الهی را بفهمید که البته به اندازه‌ی خود می‌فهمیم.

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد؟ قسمت یک روزه‌ای^۵

ولی بعضی‌ها هم تمام دستورات را انجام می‌دهند، فرض کنید مثلاً شخصی شب با ماشین و یا الاغی در حال عبور است، در جایی استراحت کند و جو بیشتر به او می‌دهد صبح که بلند می‌شود هر چه سعی می‌کند ماشین روشن نمی‌شود یا الاغ از جای خود بلند نمی‌شود یا مثلاً می‌بیند یک مگس در کاربراتور او رفته و همه را خراب کرده است، این فکرهای متفرق به منزله مگس است که در کاربراتور زندگی و فکر می‌روند. من یک بار امتحان کردم، ماشین خراب بود، گفتند: گاهی چیزی جلوی کاربراتور است. من دیدم اگر ذره‌ای باشد سه چهار تا فشار گاز بدهم قاعدتاً باید رد شود، امتحان کردم، شد. حالا هر وقت چنین چیزی بود شما باز هم به ذکر و فکر متوسل شوید. از وسایل مختلف استفاده می‌شود چون انسان هم تنوع طلب است، طرق مختلفی است مثلاً می‌توانید در آن لحظات کتاب‌های عرفانی بخوانید و در وقت معین خود، ذکر و فکر، نماز یا مثلاً گوش دادن و شنیدن موضوعات مذهبی، و به صورت متنوع خود را بکشانید، مثل همان فشار گاز که آن کاه رد می‌شود. این کار را بکنید، آن حالت رد می‌شود. برخی از سؤالات هم که می‌رسد عمومی جواب می‌دهم برای اینکه ممکن است خیلی‌ها مثل نویسنده در دلشان این سؤال باشد. این است که شما هم این سؤال و جواب‌ها را به دیگران هم که می‌پرسند بگویید. اگر نه، تکثیر که می‌شود دیگران هم بخوانند.

۱. صبح یکشنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۶/۲۴ ه. ش.

۲. سوره کهف، آیه ۱۱۰ و سوره فصلت، آیه ۶.

۳. سوره نساء، آیه ۸۶.

۴. سوره انفطار، آیه ۸.

۵. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۰.

ولادت امام حسن مجتبیٰ / رفتار و روش امام حسین و امام حسن علیهما السلام: هر دو امر الهی /

مطالعه تاریخ / توطئه معاویه و زید / مطلوبیت امام حسن علیه السلام ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. امروز پانزدهم ماه رمضان زادروز تولد حضرت امام حسن مجتبیٰ علیه السلام است. این تولد را به دوستان و همه شیعیان و ساکنین جهان و همه ی بنی آدم باید تبریک بگوییم. منتها بعضی ها اهمیتش را می دانند و بعضی ها نمی دانند و بعضی ها به درجاتی کمتر از دیگران می دانند. به هر جهت، این حضرت و حضرت امام حسین علیهما السلام برادرشان، مصداق همان فرمایش پیغمبرند، پیغمبر در مورد اینها فرمود که: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا، حسن و حسین علیهما السلام دو پیشوا هستند، چه قیام بکنند و چه نشسته باشند.

اگر به منظور حضرت توجه کنیم این است که در دورانی که قیام اقتضا کند، حسین علیه السلام یکی از این دو، رهبر آن قیام خواهند بود و دورانی که سکوت و خانه نشینی مقتضا باشد دیگری از این دو نفر، رهبر آن وضعیت خواهند بود. این دو نفر ظاهراً یک مقدار خصوصیات متفاوتی داشتند، نمی شود متضاد گفت؛ نه! هر کدام متفاوت بودند. هر دو مورد توجه و علاقه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند و بالتیجه تمام مسلمین به آنها ارادت می ورزیدند. داستان های زیادی از برخورد نوه ها با پیغمبر هست که همه عظمت آنها را نشان می دهد. البته هر پدر بزرگی نوه هایش را دوست دارد، به خصوص که این نوه ها، مادرشان هم - یعنی اتصال نسبی پیغمبر - مورد علاقه ی پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. داستان های زیادی در این زمینه ذکر شده است. هر دوی آنها به تساوی مانند هم، در تمام دوران حیات علی علیه السلام کمک کار و معاون و به اصطلاح دستیار حضرت بودند. در دوران خلافت حضرت - خلافت ظاهری حضرت - حضرت در جایی که می خواست مأمور حکومتی بفرستد، در واقع برای احترامات، یکی از فرزندان را همراه می کرد. یکی از پیرمردان قدیمی - به نظر ابوموسی بود - که مورد احترام مسلمان ها بودند را برای بصره یا کوفه بود فرستادند و برای تکمیل این احترام، امام حسن علیه السلام را هم همراهش کردند، برای اینکه دیدن خود امام حسن علیه السلام یاد پیغمبر صلی الله علیه و آله را به خاطرها می آورد. آنچه امام حسن علیه السلام می گفت چیزهایی بود که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیده بودند. این است که خیلی مورد احترام قرار می گرفت. خیلی از مسلمان ها در دوران های بعدی ایراد یا انتقاد داشتند به یکی از این بزرگواران یا به

هر دو، و علتش هم این بود که روش اینها با هم فرق می‌کرد. شاید در آن تاریخ هنوز برای مسلمین و شیعیان موقعیتی پیش نیامده بود که درک کنند رفتار هر دوی این بزرگواران امر الهی است. ولی خوب، بعدها همه شیعیان و مسلمین متوجه این مسأله شدند. برای اینکه می‌بینیم روش ائمه‌ی بعدی به‌خصوص حضرت سجاد علیه السلام با سایر ائمه و با علی علیه السلام تفاوت خیلی زیاد داشت. ایرادی که بر صلح امام حسن علیه السلام می‌گیرند، عبارت از این است که خلافت یک امر شخصی نیست که مورد مصالحه قرار بدهد. البته امام حسن علیه السلام هم خلافت را مصالحه نکرد، چون معاویه مدعی شده بود که علی علیه السلام از قرآن و اسلام تجاوز کرده و قتل عثمان را آزاد گذاشته، این یک نکته‌ای برای کور کردن ذهن مسلمین بود. امام حسن علیه السلام در مصالحه‌نامه نوشته بودند و قرار بر این بود که فعلاً حضرت در خانه بنشینند و با معاویه بیعت نکنند، یعنی معاویه را به رسمیت نشناختند. مثل اینکه یک دوران فطرتی باشد که در این دوران امام حسن علیه السلام خودشان را کماکان خلیفه می‌دانستند. معاویه هم گرچه در ضمن تمام کارهایش و خطبه‌هایش خودش را خلیفه می‌دانست ولی در مذاکراتِ بینابین قرار بر این شد که حضرت در منزل بنشینند و معاویه هم جانشین تعیین نکند و بعد از فوت معاویه، مسلمین بنشینند ببینند قضیه چیست؟ مسلم بود اگر این قضیه به همین طریق انجام می‌شد همه‌ی مسلمین با بودن امام حسن علیه السلام، کسی را غیر از ایشان قبول نمی‌کردند. ولی معاویه با صحنه‌سازی‌هایی ترتیبی فراهم کرد که این کار نشد. مهم‌ترینش قضیه‌ی ترور و مسموم کردن امام علیه السلام بود که در واقع در تاریخ اسلام اوّل بار از زمان معاویه و به‌دست او انجام شد. اوّل بار مالک اشتر مسموم شد، چون مالک اشتر عسل دوست داشت، عسل مسموم برای او گذاشتند و مالک مسموم شد. این اوّلین ترور بود و معاویه که عمل خودش را همیشه الهی می‌دانست، گفت که خداوند لشکریانی از عسل دارد، اشاره‌اش به این مسأله بود. یعنی این کار و این عسل از لشکریان خدایی است. (البته راست گفته، خدای او همین‌ها هستند، خدای او دنیا و مال و حکومت و اینهاست. آن خدای معاویه و خود معاویه از عسل، لشکریانی دارد.)

حالا منتقدین، عمل امام حسن علیه السلام را با عمل امام حسین علیه السلام مقایسه می‌کنند. حضرت امام حسن علیه السلام بعد از شهادت علی علیه السلام که حضرت علی مشغول جمع‌آوری مجدد قشون بودند که به جنگ معاویه بروند، بعد از این در نُخَیله که نزدیک کوفه بود اردو زده بودند و حضرت در آن اردو بودند. امام حسن علیه السلام به دنباله‌ی اعمال علی علیه السلام تشریف بردند به اردو و لشکر را جمع کردند و به همه گفتند که فردا اذان صبح به نُخَیله بیایید از آنجا می‌رویم. صبح که حضرت تشریف بردند، شش نفر با حضرت

آمد. آن همه لشکریان هیچ کس نیامدند. این در اثر توطئه‌های معاویه بود که به نتیجه نشست. خیلی‌ها را با پول فریب داد، خیلی‌ها را با مسائل دنیوی و منسب‌ها گول زد. مهمترین روش گول زدن معاویه، گول زدن همسر امام حسن علیه السلام بود. علیه‌السلام که می‌گویم، علیه‌السلام به امام حسن برمی‌گردد، نه به همسرش. به‌خصوص که زن مؤنث است. اگر منظور به او بود علیها باید می‌گفتم و علیه‌السلام که می‌گویم یعنی امام حسن علیه السلام.

بهرحال او را گول زد و پیغام‌هایی داد که اگر تو این سم را به حسن بخورانی - که آن حضرت رحلت نماید - من تو را برای یزید که خلیفه‌ی من و جانشین من است می‌گیرم و چیزهای زیادی به تو می‌دهم و او هم متأسفانه گول خورد. با زبان گول‌زننده که خداوند می‌گوید: گول زننده او را گول زد. البته بعد که این وعده‌اش را از معاویه مطالبه کرد، معاویه مقداری پول به او داد. گفت تو امام حسن بزرگواری که مرد درجه‌ی اول دنیا است را نتوانستی تحمل کنی و او را به خاطر پول کشتی، من چگونه مطمئن شوم که تو را همسر فرزندم کنم؟ و به قولش رفتار نکرد. امام حسن علیه السلام حتی به اندازه‌ای مورد توجه بود که خود معاویه هم نمی‌توانست از احتراماتی که مردم به حضرت دارند جدا بشود و حتی به کارکنان خودش هم همیشه توصیه می‌کرد که مبدا نسبت به این بزرگواران جسارتی نکنید.

زیاد بن ابی که از کارکنان علی علیه السلام بود و زمان علی مرد بسیار با تقوا و درستکاری بود و معاویه هم هر چه کرد نتوانست او را گول بزند ولی همین زیاد زمان بعد از علی علیه السلام برگشت و از نوکران معاویه شد. این تاریخ که می‌گویم بخوانید، برای ما هشدار است. برای اینکه اگر زیاد قبل و بعد را مقایسه کنید، خیلی نگران می‌شوید که شیطان توانست زیاد را گول بزند، ما مسلماً در معرض خطر هستیم. آن کسی که گفت: **أَعُوذُ بِكَ مِنْكَ** ^۳ خدایا از تو به خودت پناه می‌برم. برای همین خدا ما را حفظ کند. بله!

حضرت چون خودشان را خلیفه می‌دانستند جایی که عملی لازم بود انجام می‌دادند، یک وقت حضرت نامه‌ای به زیاد نوشتند - زیاد که قبلاً نوکر امام حسن بود و افتخارش هم همین بود - مرقوم فرمودند: **کتاب من حسن بن علی** - ما اضافه می‌کنیم علیه السلام - **الی زیاد بن سمیه**، به زیاد فرزند مادرش، فرزند سمیه. زیاد، پدرش معلوم نبود کیست و این نحوه‌ی خطاب در واقع در عرب مثل توهینی تلقی می‌شد که کسی را بگویند فرزند مادرت؛ یعنی پدر نداری. زیاد وقتی این نامه را دید و خواند خیلی

ناراحت شد، گفت حسن چطور اسم خودش را بالاتر از من نوشته و بعد هم اسم مرا به نام مادر نوشته؟ در جوابی که به حضرت امام حسن علیه السلام داد، نوشت: من زیاد بن ابی سفیان یعنی خودش را به ابی سفیان نسبت داد من زیاد بن ابی سفیان الی حسن بن فاطمه، حضرت را به فاطمه، مادرش نسبت داد. حضرت امام حسن علیه السلام این نامه را خواندند، عین نامه‌ی پاسخ را برای معاویه فرستادند و گفتند: ببین چه حکام احمقی داری؛ معاویه وقتی این نامه را دید یک نامه‌ی خیلی تندی به زیاد نوشت که تو خجالت نمی‌کشی؟ اولاً اسم خودت را قبل از حسن می‌گذاری؟ و بعد هم من، چقدر سعی می‌کنم و خرج می‌کنم برای اینکه مردم فراموش کنند که حسن و حسین فرزندان فاطمه هستند و تو احمق، هم ناسزا می‌گویی و هم با این ناسزا مرا رسوا می‌کنی.

منظور، معاویه این زرنگی‌های ظاهری را داشت. به این جهت، حضرت امام حسن علیه السلام دوران سختی را، در واقع دوران زجر و ریاضتی را طی کردند. به قول کسی که می‌گفت باید بگوییم حسن علیه السلام مظلوم بود و حسین علیه السلام مظلوم نبود، به این معنی که به امام حسین علیه السلام ظلم ظاهری کردند ولی امام حسین علیه السلام اِعْلای کلمه‌ی اسلام کرد و توانست. امام حسن علیه السلام هم به طریقی اِعْلای کلمه‌ی اسلام کرد که از خودش و حیثیت خودش دفاع کرد. ما که هر دوی اینها را دوست داریم، خدا را قسم می‌دهیم به هر دویشان قَامَا أَوْ قَعَدَا. اِنْ شَاءَ اللهُ ما را در پیروی اینها پایدار بدارد.

۱. سه‌شنبه، پانزدهم رمضان ۱۴۲۹ ه. ق. مطابق با ۱۳۸۷/۶/۲۶ ه. ش.

۲. بحارالانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱.

۳. بحارالانوار، ج ۶۰، ص ۳۳۷.

زلزله بندرعباس / کمک مالی به صندوق کمک‌های فوق‌العاده /

ارزش کمک هر کسی به اندازه‌ی نیّتی است که دارد / شب قدر / شروع ایام عزاداری ماه رمضان^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. در این ایام عزاداری، دل‌های ما آماده است برای این ناراحتی‌هایی که می‌شنویم، باز امروز صبح در بندرعباس زلزله‌ای شده که دنباله‌ی زلزله‌ی هفت هشت روز پیش است. البته ما صندوق کمک‌های فوق‌العاده داریم به امضای آقای حائری و آقای کاشانی، در هر مورد، الحمدلله این دو نفر آقایان و همه فقرا از لحاظ مالی و جانی کمک کرده‌اند ان‌شاءالله خداوند هم کمکشان کند؛ همه را هم در این نشأة و هم در آن نشأة. البته چون از آخرین واقعه‌ای که اتفاق افتاده و صندوق هزینه‌هایی کرد، مدت زیادی می‌گذرد به اصطلاح کم شده ولی همیشه هست، فقرایی هم که می‌خواهند، هر کسی به وسع خودش کمک کند. حتی من در مورد آقایان دیگری در ساختن حسینیه گفتم یک صندوق بگذارید دم در که یک فقیری که می‌آید نماز بخواند، بعد در خاتمه نماز می‌گوید من در اینجا باید سهیم بشوم، نگاه می‌کند، یک تومان در جیبش هست، همان یک تومان را می‌گذارد، همان یک تومان خیلی قیمت دارد. به دلیل آیه قرآن و واقعه‌ای که اتفاق افتاده بود. پیغمبر فرمود فردا می‌رویم به جهاد، باید فلان جا برویم، آنهایی که وسعت رزقی دارند بیایند کمک کنند، در آن زمان آنجا بیشتر محصول خرما بود، یک خرمن خرما جمع شد. بعد یکی از صحابه بزرگوار که اسمش یادم نیست، حالا هر که هست فرق نمی‌کند - کُلُّهُمْ نُورٌ وَاحِدٌ که می‌گویند در این مورد هم می‌شود گفت؛ همه آن صحابه بزرگوار که ما قبول داریم نور واحدند - به هر جهت او آمد یک مشت خرما آورد گفت من چیزی نداشتم بیاورم، رفتم از صبح عملگی کردم و کار کردم تا حالا مزدم دو مشت خرما شده، یک مشتش را منزل برای زن و بچه‌ام گذاشتم، یک مشت آوردم که شرکت کنم. آیه قرآن می‌فرماید که بعضی منافقین در گوشه‌ای مسخره می‌کردند و در دلشان می‌گفتند ببینید محمد ﷺ با چه کسانی می‌خواهد دنیا را فتح کند. او دنیا را فتح نکرد، دل‌ها را فتح کرد. پیغمبر از او تشکر کرد و آن خرما را بین همه، به عنوان تبرک پخش کرد. حالا یک فقیری هم هست که یک تومان کمک می‌کند، آن یک تومن ارزشش به اندازه نیّتی است که دارد. این است که از این جهت می‌گویند ان‌شاءالله که خداوند از همه شما و ما بپذیرد.

امروز که هفده رمضان است در واقع شروع ایام عزاداری ماست در روایاتی که برای شب قدر آمده هفدهم رمضان را هم فرموده‌اند، ولی ما قول مشهور نوزدهم و بیست‌ویکم و بیست‌وسوم را

می‌گیریم. هفدهم و بیست‌وهفتم را هم فرموده‌اند. آن سه نفری که توطئه کردند، سه تا تروریست از خوارج بودند که بیایند سه نفر را ترور کنند، از بین ببرند که به خیال خودشان مسلمین خیالشان راحت بشود، علی علیه السلام، معاویه، عمروعاص. آن دو تا خلاصه نجات پیدا کردند. یعنی نشد که به قتل برسند. ولی علی علیه السلام کشته شد. آنها قرار گذاشتند شب اول قدر این کار را بکنند. این است که بعضی روایات مورخینی که اهل سنت‌اند و روایت کرده‌اند گفته‌اند که ضربت زدن به مولی علی هفدهم رمضان بود. ما می‌گوییم البته چون ما نوزدهم و بیست‌ویکم و بیست‌وسوم را قبول داریم می‌گوییم نوزدهم بود، ولی آنها می‌گویند هفدهم رمضان بود و حتی خیلی متداول است. جرجی زیدان که یک رمان‌نویس است، در واقع رمان‌های مذهبی اسلامی نوشته، مسلمان نیست، ظاهراً خودش مسیحی است. یکی از رمان‌هایش هفده رمضان است شرح این واقعه که خیلی قدیم در ایران از عربی ترجمه و چاپ شد و من پیشتر آنها را خوانده‌ام. رمان‌ها مثل عروس کربلا یا هفده رمضان.

منظور اینکه هفده رمضان هم از شب‌های قدر است. فرق نمی‌کند ما الآن چه از لحاظ تاریخی بگیریم، چه از لحاظ مذهبی، هفده رمضان باشد یا نوزده رمضان فرقی نمی‌کند. ولی چون عموماً نوزده رمضان می‌گیرند صحیح‌تر به نظر می‌رسد که همین نوزده رمضان است.

به هر جهت علی علیه السلام به نظرم در اردوگاه بودند که اردو آماده بشود فردا بروند معاویه را نابود کنند ولی خداوند خواست ما مسلمین، ما شیعیان را یک گوشمالی و مجازاتی بدهد اولاً درست در شبی که حالا یا همان شب یا دو شب پس از آن، که قرار بود قشون حرکت کند و عظمت و ابهت علی علیه السلام طوری بود که اگر حرکت می‌کرد، ابهت معاویه را نابود می‌کرد. ولی خداوند خواست آن دو تا، (دو تایی که پیغمبر دستور داده بود، توصیه کرده بود هر وقت دیدید این دو تا با همند آنها را از هم جدا کنید) آن دو تا زنده ماندند و علی علیه السلام رفت. به علاوه این درست وقتی بود که دیگر از فردا قرار بود معاویه از بین برود. اگر این کار می‌شد باز هم علی علیه السلام به آن هدفی که ما برایش قائلیم رسیده بود. البته از لحاظ شیعیان عرفا فرق نمی‌کند، علی علیه السلام رفت، حسن علیه السلام آمد. بعدها که حسن علیه السلام رفت، حسین علیه السلام آمد. ولی از نظر اجتماعی، آن اطاعتی که مردم از علی علیه السلام داشتند از حسن علیه السلام نداشتند. از حسین علیه السلام نداشتند. این است که به هر جهت به اصطلاح مشهور نزد شیعه این است که حضرت در نوزدهم ماه رمضان ضربت خورد.

روضه‌ای به این مناسبت در همین منزل صبح‌ها خواهیم داشت، روضه‌ی حسینی هم که

برنامه خاص خودش را دارد.

مروری بر عناوین بزوات قبل

جزوه اول، مطالب ۲۲ جلد فقری

* دلایل بقاء روح و تجرد نفس و عالم آخرت، آثار اعمال، غریزه‌ی مرگ، بازگشت روح به مبدأ، انتخاب راهنما: نصّ و اثر * غیبت، اتحاد جان‌های مؤمنین، روح و نفخه الهی، دوا و شفا * تعبیرات مختلف لغات عرفانی، نماز حقیقی * دلائل نیاز به راهنما؛ نصّ و اثر، مرشد پیامبر، خضر و موسی، هبوط آدم * عبرت از داستان‌ها، انجام وظایف دینی، ذکر و فکر و تمرکز فکر، رفع مشکلات زندگی و وظایف خانم‌ها * رحمت الهی، تعصّب، غیرت شیعیان، حکمت و نحوه‌ی عزاداری * عشق و اطاعت الهی، داستان حضرت ابراهیم(ع) و حجر بن عدی، مراجعه به طبیب * خواب و رؤیا، روح و جسم، محدود بودن حواس، ادراک خداوند * حکمت عزاداری(تاسوعا و عاشورا)، ایمان(۱)، پایان‌بینی، عهد الست، بیعت * شرح وقایع عاشورا * پرسش کردن، مطالعه‌ی مفید و غیر مفید، عرفان یعنی شناخت حکمت و هدف قوانین، تقید به شریعت: شرط اول راه سلوک، بیعت: تعهد و وظیفه‌ای به گردن راهنما و شاگرد * عزاداری صحیح، فرق شهادت و خودکشی، حیات واقعی، عقیده و جهاد * ایمان(۲)، بیعت: تعهد در مقابل خداوند * شیخ مخفی!؟، حفظ ایمان و ترس از شیاطین جنّ و انس * اختلاف معنای لغات واحد در اقوام گوناگون، عدالت و معنای آن، توکل * روحانی و معنای آن، داستان پیامبر و همسرانش، شریعت و طریقت، تفاوت حالت‌های فقری در سالکین * شریعت و طریقت، احکام شریعت، حق مالکیت، تقدم زمانی شریعت بر طریقت * داستان خلقت آدم، گستره‌ی جهانی عرفان، دو جزء شیطانی و رحمانی در انسان * عشق و تعصّب، تغییر اسم و القاب * ذکر(۱)، مشتقات و معانی متعدد ذکر، اقسام ذکر: ذکر لسانی و ذکر قلبی، برتری ذکر قلبی بر ذکر لسانی، معانی صلاة * صبر در برابر زحمت، تحمل سختی‌ها، توکل، اهمّیت دیدار مومنین و شرکت در مجالس فقری * قواعد طبیعت و مقدر خدا، چون و چرا در کار خدا، مراجعه به طبیب و مسئولیت با طبیب.

جزوه دوم، مطالب ۳۷ جلد فقری

سواد در اسلام، سه خطی که مولوی خواند، شمس و مولوی * خلقت انسان در زحمت، احسن تقویم چیست؟ ایمان و عمل صالح * موسی و خضر، پاک شدن یکباره از خطاها، تجلیات خداوند، اتکا به خداوند * رضا و توکل؛ انسان، خلیفه و وکیل خداوند در روی زمین * حرکت و سکون در عرفان، در چه مرحله‌ای از سلوک هستیم؟ صعود و سقوط افراد و اقوام * رسالت پیامبر و نحوه‌ی تبلیغ، غدیر خم و جانشینی علی(ع)، حضرت عیسی(ع) و جانشینی پطرس * ازدواج، روح پس از مرگ * سوّم صفر، سالروز فوت همسر مکرّمه ایشان، خاطراتی از ایام حبس، سکینه، ولایت دائمی است، وصیّت * مسیحیّت و اسلام * لقاح مصنوعی * جنّ، مؤمنان از هیچ چیز جز خدا نمی‌ترسند * ارتباط روح انسان با روح کل جهان، تسلیم در سلوک، نیروهای رحمانی و شیطانی، ارتباط زبان و فکر * مرگ و مسأله‌ی خلقت انسان، ترس‌های بی‌جا * تذکرة الاولیاء، صحت و سقم داستان‌های آن، تشیع عطار، حالات مختلف سلّاک، اهل توحید، اهل معرفت، اهل محبت، اهل معاملت * علم هیئت و نجوم و عرفان در خیام، دانستن غیب * جمع آیات قرآن با هم، بخشش خداوند، حرمت شراب، نسخ و حکمت آن * بخشش خداوند * اربعین، کینه‌توزی ایرانیان؟! عزاداری حقیقی * محلّ نشستن در مجلس فقری * خلط مبحث، فرق میان وحدت وجود و وحدت موجود،

بیان مقامات عرفا توسط ادبا؟ * نجوم، اثر کلام بزرگان دینی، اجتماع و اتفاق مؤمنین * توجه به نکته‌ها و پیام‌های داستان‌ها، تغییر انسان‌ها زمینه‌ساز نزول رحمت الهی، اراده و مشیت الهی * تمثیل صورت امام، تعیین نماینده برای اخذ بیعت، علویت علی: اصل الحیاة المائیه، اهمیت آب و عناصر * هیئت و نجوم، اعتقاد به اقوال منجمین، جنبه‌ی سمبولیک داستان‌های عرفانی * بهشت و جهنم، امانت و ودایع آن * تبریک سال نو، انجام دستورات شریعتی و طریقتی، وحدت و همدلی بین فقرا، فراخوان فقرا؟! وجود روح واحد در درویشی * تبریک عید، رفع اختلافات، عدم تشابه افراد * تاریخ تولد پیامبر، هفته وحدت، شیعه و سنی، بنیان مرصوص * معنای خیری که خداوند می‌دهد، خوف از ذلت، عزت حقیقی * اجر و اثر نیت * تذکرة الاولیاء و تفاوت حالات و مراحل سلوک در آن، شاد کردن دل دیگران، انتظار * هر چیز به جای خویش نیکوست، طلب خیر از خداوند در هر امر و اتفاقی * قدر نعمت‌های الهی را بدانیم، جلوه صفات مختلف در هر یک از پیامبران و امامانش * سیزده به در، نحوست، فهم و سواد * عیدی دادن از روی علاقه، محبت به دیگری بواسطه تداعی معانی * اختلاف در لغات شیعه، صوفی و عارف و درویش، معنای صوفی در شعر حافظ، طی کردن پل صراط * دو کتاب درباره تصوف در شوروی، نقش تصوف در حفظ اسلام در شوروی، با تأمل خواندن یک کتاب، خاطراتی از یکی از فرزندان حضرت آقای سلطان علیشاه.

جزوه سوم، مطالب ۵۳ جلد قمری

* اخبار و احادیث دروغ و راه‌های ایجاد آنها، عصمت، خلقت آدم و عالم دیگر، تناسخ * درباره تذکرة الاولیاء عطار * جمع وحدت و کثرت در سلوک * میلاد مبارک رسول اکرم (ص) و حضرت جعفر صادق (ع)، انحراف در دین اسلام * تبریک میلاد حضرت رسول اکرم (ص) و حضرت جعفر صادق (ع) * اسراف، فرق درویش با طالب و غیر درویش * تعریف ساده‌ی درویشی، شارب * تغییر ساعت * جبر و اختیار، شیطان به عنوان ممتحن بزرگ و بندگان مخلص، خیر و شر * خانواده، زندگی فردی و اجتماعی جانداران، حفظ خانواده و اختلال در آن * عید گرفتن، پیشرفت بشر، دو عید در هر دم مؤمن * توجه در مجالس قمری، بشر اولیه و خوراک انسان، اسراف، چهل روز ترک خوردن گوشت، یادی از عبدالرزاق خان بغیری * سالگرد رحلت حضرت صالح علیشاه و مرحوم آقای وفاعلی، تفاوت دلبستگی مادر و پدر به فرزند * سلوک حضرت آقای سلطان علیشاه، مأیوس نشدن از پیشرفت معنوی * بهشت و جهنم و انواع و مصادیق آن * گفتن ان شاء الله و بسم الله، اسراف * اطعام در مجالس یادبود، مهمانی، عوام‌فریبی * اظهار محبت و اثر آن، وسوسه‌ی شیطان * نظام طبیعت، ذبح حیوانات و مصرف گوشت آنها، تنازع بقا * شیخ ابوالحسن خرقانی، تشخیص خیر و شر، مغرور شدن به رب کریم * مرگ و ترس بیهوده از مرگ * مخالفت عرفان با علم؟ نسبیّت در علم، فراموش شدن انسان در علم، نیاز علم به اخلاق، نقش عرفان در اخلاق * شاکله و نیت * بهلول، عقلای مجانبین * پیامبران * مرگ * عید عارفان، عید نوروز و اسلام * حقیقت درویشی، مصافحه، آداب تحیت در جهان، شناسایی حق و قضاوت دیگران بر اساس آن، مقامات معنوی اشخاص گمنام * مقدمه‌ای درباره صدور دو اجازه نماز * تعدد راه‌ها به سوی خدا، ذکر سالک، تقلید واجب، تقلید مذموم * فرق غیرت و تعصب دینی، لازمه مقام بالاتر، خدمت و تواضع بیشتر است * ایمان شخصی است، اجازه والدین در امور دینی؟ وجود بیعت * ازدواج و تشریفات نامعقول آن، ارتباط پنهان مسائل با هم، مدرک‌گرایی * بطون مختلف اقوال عارفان، معنای حدیث من علمنی حرفاً، شکر مخلوق، شکر خالق است * ازدواج، معنای لغت قوامون، مسئولیت مرد و وظایف زن، ازدواج با غیر مسلم، نحوه‌ی درخواست از خداوند * حق الله و حق الناس، هبوط آدم به زمین، جسارت شیطان و معرفت انسان * محبت متقابل بزرگان به فقرا، رعایت تعادل، طبیعت خوراکی‌ها * طلاق، روانکاوی و عیب آن، سازمان یافتن

مجالس * غرور و تکبر در کار خیر، تواضع، نیت عمل * شیخ بهائی، لزوم حکومت، بهانه‌جویی‌های بی‌جا * درویشی و حرمت استعمال مواد مخدر، استعمال طبی از آن، کشف و شهود حقیقی * بیداری سحر و استجاب دعا، از خدا چه بخواهیم؟ * جمع شریعت و طریقت، حرمت اعتیاد * تناقض در دستورات دینی، خواستن از خداوند * نقطه ضعف، توسل به جبل‌المتین، عادت، تداعی معانی * سؤال‌های منحرف کننده، رحمت و غضب الهی، برزخ * قرآن و ترجمه‌ی آن، اغراض مختلف در ترجمه قرآن * پیامبر به عنوان الگوی کامل زندگی حضرت فاطمه (س) * الگو بودن حضرت فاطمه (س)، پیشرفت در سلوک و اجرای دستورات * فرزند داشتن، کثرت جمعیت * عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد، تربیت کودک، بیماری روانی * عارفان شاعر، شاعران عارف، منوچهری، جامی، سعدی، عین‌القضات * علم‌الیقین، عین‌الیقین، حق‌الیقین، امانت الهی، فرزند آوردن و نازایی.

شرح رساله شریف‌نند صالح (قسمت اول)

* شرح مقدمه * شرح فکر و تحقیق * شرح دلایل بقای روح و تجرد نفس و عالم آخرت * خلاصه صفات

مومنین.

جزوه چهارم، گفت‌وگوهای عرفانی

* گفت‌وگو در مورد زندگی حضرت آقای مجذوب‌علیشاه (دامت برکاته) در آبان ماه ۱۳۸۵ * گفت‌وگو با چند نفر ایتالیایی در تابستان ۱۳۸۶ * گفت‌وگو بنا به درخواست رادیو زمانه در آذرماه ۱۳۸۶ * گفت‌وگو با دو تن از وکلای دادگستری در اردیبهشت ماه ۱۳۸۷ * گفت‌وگو در مهرماه ۱۳۸۷ * گفت‌وگو با یک استاد ایتالیایی مسلمان در آذر ماه ۱۳۸۷.

جزوه پنجم، مکاتیب عرفانی (قسمت اول، سال‌های ۷۶-۱۳۷۵)

خواستن نعمت و رزق افزون از خداوند، فعالیت و کوشش در امور زندگی * وجوه شرعی، سپرده‌گذاری در بانک‌ها و معاملات شرعی * چگونگی انجام تعهدات شرعیه مالی * کارهای خیر، نیت و انگیزه * با توکل زانوی اشتر ببند * خوف و رجاء، توجه به ذکر، استغفار و معذرت‌خواهی به درگاه خدا * بیداری سحر * آداب مجالس فقری * دعا، مشکلات فقرا، حفظ ایمان * نماز با حضور قلب، بیداری سحر * استغفار و طلب بخشش، بیهوده بودن یا مؤثر بودن اعمال * علت نامگذاری طریقه گنابادی، سماع یا موسیقی، حالات صحو و سکر، علت نامگذاری القاب طریقتی (علت ذکر کلمات علی یا شاه در القاب) * مراجعه به طبیب در هنگام بیماری، تحصیل علوم ظاهری و احکام دل، احکام شریعتی، حرمت مواد مخدر، اطاعت از دستورات رهبر طریقتی * حالات در حین نماز؛ رحمانی یا شیطانی، اضطراب از مرگ، شیعه * خوف و رجاء، شرک خفی و شرک جلی، ازدواج * دعا و رحمت الهی * اطلاع از غیب، دعای زبانی، یاد خدا، ایدز، وسواس * افکار نادرست، حجاب اسلامی * علوم غریبه، علوم معنوی * حیرت، طلب علم، اسم و مسمی * امر به معروف و نهی از منکر، حجاب زنان، تربیت فرزندان، ربا، یادآوری مطالب به افراد به شیوه سقراط و نه به صورت آمرانه * اسلام، حضرت مریم (س)، حضرت عیسی (ع)، حضرت محمد (ص)، بیعت، سلسله‌ی اجازه، سلسله گنابادی، ذکر قلبی، اجازه نماز، بیکاری، مواد مخدر، عرفان و تصوّف، خانقاه و حسینیه * شک و تردید، شیوه‌ی عرفانی، دستگیری و تشرف اشرار و اشخاص نادرست، تربیت درویشی، اشتباهات و عمل نکردن فقرا

به دستورات، به حساب فقر و درویشی نیست، تجدید بیعت، جهاد اکبر * یادآوری دستورالعمل‌های فقری صادر شده، عدم دخالت درویشی در مسائل اجتماعی و سیاسی، اختلاف امتی رحمة، بیعت در زمان ائمه، قطب، عرفان و تصوّف، طریقت، رعایت قوانین، عدم تحریف قرآن، خلافت ظاهری وظیفه علی بود و نه حقّ علی، علّت مخالفت‌ها، خانقاه و حسینیّه، اعمالِ خلاف بعضی درویش ملاک محکوم کردن مکتب درویشی نیست، اخبار در ذمّ تصوّف، اصول دین و فروع دین، تقیه * حالات کثرت، وحدت و محمدی، مراقبه و تفکّر، اطوار سبعه، حرکت جوهری * خطاهایی که احياناً از فقرا سر می‌زند، رضایت وراث مالک در خصوص محل برگزاری مجالس فقری * پیام به فقرا قبل از سفر به خارج * درویشی در زمان فتحعلی‌شاه و محمدشاه، عملکرد قطب وقت در اوضاع خاصّ اجتماعی، ملاک؛ توجّه به کارهای افراد است، نه خود شخص * بیعت، رستگار شدن و عاقبت به خیری، اصحاب یمین و مقربین، توبه و انابه، بخشیده شدن گناه، تبعات گناه به منزله‌ی مجازات، مقام رضا * کتاب‌های مخالف فقر، جواب ابلهان خاموشی است، عدم دخالت درویشی در سیاست * بلای همگانی، حالات قبض، اراده‌ی رفتن از دنیا؛ کفران نعمت.

جزوه ششم، شرح استخاره (براه‌بازی دی صوتی)

* توصیه حضرت صالح علیشاه درباره استخاره: اول تعقل بعد استخاره * استخاره یعنی طلب خیر؛ خیر امور را ما نمی‌فهمیم * هر چه خداوند مقدر کرده و پیش می‌آید خیر است؛ عقل، پیامبر درونی است باید به آن گوش داد؛ انواع عقل: عقل علی، عقل معاویه؛ استشاره بالاتر از استخاره است * اگر دل‌تان صاف شود، خداوند مستقیماً الهام می‌کند * استخاره یعنی الهام گرفتن از قرآن یا از دل * در مسائل شریعت و طریقت، استخاره معنی ندارد؛ استخاره در امور دنیوی است؛ اهمیت مشورت به عنوان مقدمه‌ی تفکّر؛ ضرر استخاره؛ باید پس از استخاره به آن عمل کرد؛ استخاره محتاج به اجازه است * شرح استخاره از رساله شریفه پند صالح * اقسام نفس؛ شکّ در نماز؛ مشورت با خبره باید باشد؛ خداوند می‌خواهد هر مؤمنی مرکز فهم و درک الهی باشد * مؤمن به نور الهی می‌نگرد؛ بعضی‌ها برای فرار از تفکّر استخاره می‌کنند؛ استخاره باید در حال اضطراب باشد * خداوند فقط خیر ما را از طریق قرآن نمی‌گوید؛ لقاء فکر از جانب خداوند؛ مقدر الهی قابل حدس نیست و قرار نیست که ما خبردار شویم * تنبلی فکری * هرچه استخاره گفت اطاعت کنید؛ گاهی اوقات عدم توجّه به استخاره خیلی ضررها دارد؛ در استخاره، اضطراب شخص خیلی مؤثر است؛ حکم به ظاهر و حکم به واقع * عقل انسان، جبرئیل اوست - از فرمایشات در بیدخت * نمی‌توانید برای خداوند تعیین تکلیف کنید که از چه طریق به من خبر بده؛ باید از کسی که اجازه دارد، استخاره خواست * برای خیلی‌ها استخاره یعنی استعفا دادن از فکر و تعقل؛ اول راه عقل و فکر است و بعد استخاره * استخاره‌ای که بعضی می‌کنند با شیر یا خط فرقی ندارد؛ خداوند انسان را به طریقه‌های مختلف راهنمایی می‌کند * انسان از زحمت فکر کردن گریزان است * استخاره نباید برای فرار از مسئولیت باشد * اول استشاره بعد استخاره.

جزوه هفتم، مقدمه روز جهانی درویش

* صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱ * صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۳ * صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۳ * صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۴ * شب جمعه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۸ * صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۱۲/۱۰ * صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۷۸/۱۲/۱۴ * صبح پنج‌شنبه ۱۳۸۷/۱۲/۱۵.

جزوه، ششم، مکاتیب عرفانی (قسمت دوم، سال های ۷۹-۱۳۷۷)

* روزی و قناعت / کسب حلال * حاتم اصم / سلسله‌ی عرفا، سلسله‌ی اجازه‌ی امر الهی / افکار مانی و مانویّت / بیعت و تجدید فقط با قطب زنده که مقتضیات زمان را درک می‌کند / انتخاب رنگ یک علامت برای شناخته شدن است و الا هیچ ربطی به اصول عقاید ندارد * توجه به معنای ایاک نعبد و ایاک نستعین / ظهور امام در عالم کبیر و در عالم صغیر / ظهور معنوی، سکینه قلبی / ظهور صورت ملکوتی امام، برهان ربّ / اسم اعظم * عارف، تصوّف و عرفان / ذکر / اجازه مرشد فقط در حدود شرع / تجسّم صورت مرشد / مجلس نیاز / شیعه، علیع خلیفه‌ی باطنی / روایات در مذمت و یا صحت صوفیه / مهدویت نوعی اهل سنت / اسلام ابوطالب، مرشد پیامبر در عرفان / عشریه / انبیا و اولیا * علویّت علی یعنی ولایت که اساس خلقت زمین و آسمان و اداره جهان است / جنبه بشری و جنبه وحی پیغمبر / دانستن غیب / اطلاع از زمان مرگ / تعیین جانشین توسط پیغمبر / دیدن ماهیت اشیاء در عالمی دیگر / توجه به وجود نعمت یک نحوه شکرگزاری است / رعایت اعتدال در اعتقادات و خودداری از غلو * عشریه / مجلسی دوم، صحت اخبار بحارالانوار، مجلسی اول و تصوّف، تشبیه سالکین، لغت صوفی و زمان پیدایش آن، اهل صفه، شیعه و تصوّف / بیعت همیشگی است / بیعت ایمانی و بیعت اسلامی / نصّ صحیح و تشخیص آن / دخالت در مسائل اجتماعی / اختلاف امتی رحمة / عدم دخالت درویشی در سیاست / بیکاری در درویشی * جماد، نبات و حیوان / اراده و عقل در انسان / معنی نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي / پرورش روح / خواب مؤمن / روز محشر، انذار / برزخ، بهشت و جهنّم و نمونه‌های آن در این دنیا * تربیت سالک / مواردی که جنبه تربیتی دارد هدف نیست وسیله است / اهل بهشت یا جهنّم بودن بستگی به نیّت اشخاص در کارهای خود است / شارب و سبیل گذاشتن / دستورات اسلام / اطاعت امر / اعمال فِرَق مختلف درویشی مثل تیغ به خود زدن و حالت خود هیپنوتیزم * مراحل سیر و سلوک / توکل و رضا / حال و مقام / درک مقام و وضعیت شخص و مراحل سالک / سالک باید وظایف خود را بدون توجه به اینکه در چه مرحله‌ی است، انجام دهد * قصد صحیح مطالعه کتابها / مطالب علیه تصوّف / مجلسی و بحارالانوار / حاج شیخ عباسعلی کیوان قزوینی و گشایش راز / عشریه / مذهب یهود و مسیح، قصاص عضو، رجم / بیعت دو طرفه است و متفاوت با سوگند وفاداری می‌باشد / نواب اربعه / تصوّف مبنای تشیع است / دلیل خواستن، قبل از پیروی است * اختلاف در اویش / عمل به دستورات توسط درویش / اولیا مأذون از طرف فرد قبل از خود، پیغمبران مستقیماً مأذون از طرف خدا / سلسله جانشینی ائمه و اقطاب / عدم دخالت درویشی در سیاست / تقلید و مجتهد / سجده به خداوند سجده‌ی شکر * شیطان / جبر و تفویض / محدوده‌ی اطاعت پدر و مادر / ارتباط زن با مرد، عرف و عادات جامعه * ذکر و فکر / خشک شدن پیوند ولایت / ادای حق الناس * اساس قوانین الهی یکی است / اعمال حج / آداب و رسوم سایر ملل و ادیان که منافی شرع نباشد اسلام می‌پذیرد / عید نوروز / رعایت احکام شرع / پیدا کردن فقیه دارای شرایط و پیروی از او / دو ثوابی که مجتهد می‌برد / مجتهد معتقد نیست حکمی که می‌کند حکم خداست / عقل الهی حجت است / شبه عقل * هدف از هدایت خلق / وجوب خواندن نماز و عدم رفع تکلیف * اقسام جواب؛ جواب کتبی و جواب روحی / امر واجب و حرام / فضیلت و برتری بعضی بر بعضی دیگر / مقام معنوی حضرت صالح علیشاه / نصّ و اثر / تقلید از میّت در شریعت و در طریقت / عبادات بستگی به نیّت دارد / عظمت و صلابت روحی و جسمی پیغمبر / اسم اعظم / اسماء الهی و درخواست از خداوند با نام مناسب با شأن درخواست / خداوند بسیط است / ظهور در عالم کبیر و ظهور در عالم صغیر / ابلیس، آتش و خاک / اختیار، شیطان * قیام ائمه اطهارش در برابر جور و ستم / نیّت مبارزه / در نظر گرفتن منشأ رفاه * شق القمر / قرآن معجزه پیامبر /

دعاهایی که در قرآن هست صددرصد بهتر است * عالم صغیر و عالم کبیر / ظهور مصلح / ظهور وقتی است که سالک به تمام دستورات دقیقاً رفتار کند و توجه خاصی به معنویت و مبدأ داشته باشد / ظهور و خروج امام / مبارزه امام زمان با حزب شیطان مصداق خروج است * سرنوشت؛ لوح محو و اثبات و لوح تقدیر / تأثیر شفاعت / استخاره، تفکر و تعقل * شرایط ازدواج / اصل تساهل / اعتقادات طرفین پس از ازدواج / سنجش افراد به ملاک حق / بیزاری از اعمال نادرست افراد و نه خود آنان / سایر سلاسل عرفانی / مسأله اجازه‌ی سلف برای خلف در غالب سلاسل عرفانی من جمله سلسله مرحوم نورعلی الهی / علی‌اللهی / داوود ابلق سوار از سلاسل اهل حق * شر شیطان / گره در کارها * ملاک درویشی کُتبی است که در این زمینه نوشته شده و رفتار و گفتار یک درویش ملاک درویشی نیست / کتب ردیه بر درویشی / سلسله‌ی اجازه ائمه و اقطاب / شیخ، قطب، پیر / غلو / نیابت خاصه و عامه / شرایط فقیه / شریعت و طریقت / نایب امام زمان / عُشریه / در مورد ۱۳۱ / انتقاد با حسن نیت و بدون پیش‌داوری و بعد از مطالعه و تحقیق

جزوه نهم، گفتارهای عرفانی

* در درویشی نباید توقع داشت که یک شبه ره شصت ساله برویم / درباره‌ی آیه‌ی ایّاک نعبد و ایّاک نستعین * پیدایش علوم اسلامی / بندگی / حق آموزگار / استنباط‌های مختلف یکی از مشکلات در راه فهم کلمات ائمه / تفسیر علمی حرفاً فقد صیرنی عبداً / قرائت صحیح قرآن و پرهیز از سواس * دانایی شیطان / دو خطای شیطان / نیکی از خداست و بدی از انسان / رابطه علت و معلول در این دنیا * وجود اصلی خداوند است / عقل و عقول عشره / عمل و استدلال / حج * رفتگان خود را به خوبی یاد کنید / یادای از حاج سید علی آقا روح‌الامین / فداکاری و ایثار در عالم فقر و درویشی خیلی ارزش دارد / سختی‌های دوران دانشجویی / خود را مدیون پدر و مادر دانستن * ذکر دوام و فکر مدام / ذکر زبانی و ذکر قلبی و فکر / معنای ذکر قلبی را باید بدانیم / توجه در معنای ذکر، فکر می‌شود / خداوند بهشت را به بهانه می‌دهد / آن بهانه خلوص نیت شماست * خلقت / عهد الهی / تشرّف / بی‌نظمی‌ها در همه بشر هست فقط چهارده معصوم سراسر نظم و قاعده هستند / شیطان ممتحن بزرگ / خداوند شیطان را یک ممتحن سخت‌گیر آفریده ولی ممتحن تابع و تسلیم شاگرد خوب است / بشر عهد الهی را از یاد برد و تشرّف یادآوری آن عهد است / تشرّف و عهد اولیه که بستیم هر دو جزو وجود ماست و جدا نمی‌شود / در درویشی تخلف از پیمان گناه بیشتری دارد تا تخلف غیر درویش * آخرالزمان * توجه به معنای شعر / به هیچ شعری برای فرار از وظیفه و مسئولیت متوسل نشوید / اشعار مولوی / شمس و سعدی فقط شعر نیست حقیقتی دارد / تا معنی شعر را نفهمیده‌اید به آن تکیه نکنید / شیعه واقعی * برای ناراحتی روحی و یا جسمی اول فکر کند و تشخیص دهد که از چه جهت به وجود آمده / اسارت و آزادی / اعتقادات و عادت / باید اعتقاد موافق فطرت باشد / عمل صالح یعنی کار خوب همراه با اعتقاد صحیح * اوضاع اقتصادی / حذف خرج‌های حاشیه‌ای / آسایش فردی ما در این است که هرچه کمتر مصرف کنیم / وام گرفتن به امید آینده و به حساب کالا و یا توسعه‌ی فعالیت اشتباه است / مشورت اقتصادی / زیارت خانه خدا و قبور ائمه / مراسم حج / احترام به مقبره‌ی بزرگان * نیاوردن بچه‌های کوچک به مجلس فقری / پاسخ به سؤالات کودکان / فطرت / تربیت فرزندان * انسان و حیوان / نگاه معنویت و دیدگاه‌های زیست‌شناسی از انسان * تفاوت انسان و حیوان / خداشناسی فطری / کرامت انسان / خداخواه و خداجو / همه مایه‌های فساد در ما هست باید دقت کنیم و به خصوصیات انسانی رفتار کنیم * خواندن اذان و اقامه در گوش

بچه / تربیت فرزندان / اهمیت دوره کودکی / نحوه برخورد با بچه‌ها / دعا و اختلاف پدر و مادر در جلوی فرزندان / بچه‌های طلاق / برخورد با بچه‌ها مهم‌تر و مشکل‌تر از برخورد با بزرگترهاست * رازداری و سکوت

جزوه دهم، گفتارهای عرفانی

* علم / عرضه کردن در ماهیت مطلب مهم است / آیات عذاب و آیات بشارت / مؤمنین قدر خودشان را بدانند / آزادی اراده در انتخاب راه / انسان تابع قوانین الهی بوده و اطاعت می‌کند / مؤمن باید زیرک بوده و از وقایع روزگار استفاده‌ی معنوی ببرد * عرفان یعنی شناخت / آیات قرآن خطاب به همه‌ی مردم و نه فقط مربوط به مخاطبان آن آیه / محمد (ص) مصداق ما عرفناک حق معرفتک بایزید بسطامی مصداق سبحانی ما اعظم شأنی * عارف / عقل / درجات عرفان / همین که خود را لایق بدانید / علامت عدم لیاقت است / همه به سوی خداوند در حرکت هستند / شناخت / عرفان / هر کس درجه‌ای از عرفان را دارد * قیامت و حسابرسی / داستان‌های سمبلیک / اخلاص و خلوص نیت * تعادل بین حق زن و مرد / تفاوت سلیقه‌های بین زن و مرد / وظایف زن و مرد و سر نبودن هیچکدام بر دیگری / شرایط ضمن عقد مندرج در قباله ازدواج / اختلافات خانوادگی / انصاف و جنبه عاطفی / تکیه بر عواطف * نگاه به قرآن از جوانب مختلف / بالا بردن شان و ارزش مؤمنین / مرگ / ملک الموت * عقده حقارت و عقده خودبزرگ‌بینی در روانشناسی / کوچک‌بینی و یا بزرگ‌بینی در عرفان و سلوک * طبیعت و تغزل / اشعار عرفانی / شاعر عارف / شعوبیه و اهل فتوت و عیار / تفسیر غلط اشعار عرفا / تفسیرها و منتخبات شعرای جدید از شعرای قدیم معتبر نیست / هر شاعری که ولو ظاهراً شعر عرفانی بگوید عارف نیست * شعر و شاعری / به خصوصیات خود شاعر توجه کنید و بعد دنبال شعر او بروید / شعر در قلمرو عواطف است / زندگی مطابق با عقل و عاطفه هر دو / شعر برای کاسبی نیست هر چیزی به شعر نگوید * برای بشر دانستن هدف است / هدفمندی و کشف مسائل جدید / برای چیزهایی که نمی‌فهمیم دنبال دلیل واقعی آن باشیم / جهل و خرافات * ولادت حضرت علی (ع) * حضرت سلطان‌علیشاه و ناصرالدین‌شاه / گاندی / نزول آیات در شرایط مختلف برای تربیت مسلمین / قرآن را بخوانید به میل خود تغییری ندهید / معنا را بفهمید / خواندن قرآن و سیره‌ی پیامبر / آنهایی که می‌فهمند / باید اصلاح شوند به درویشی بیایند * حسد و حسود / ظلم و عدل / حسادت شیطان به انسان / حسادت / فعالیت و رقابت / راضی به امر خدا * نام خدا / حسن یا عشق کدام مقدم است؟ عاشق و معشوق / تشبیهات / مثال‌های ذکر شده در قرآن

جزوه یازدهم، گفتارهای عرفانی

* عید سعید مبعث * خلقت / تکامل / دانش و قدرت بشر / بالا رفتن سطح خداشناسی بشر / در ازدواج بایستی خانواده‌هایتان «کفو» هم باشند، یعنی هماهنگ باشند * مرگ وصول به خداوند است / خدا نزدیک‌تر از رگ گردن است / فلسفه‌ی حج / فلسفه و حکمت انجام سایر عبادات * مرگ / ابن‌الوقت بودن یعنی از وقت موجود استفاده کنیم / انتظار مرگ * نیت حضور در مجالس فقری / رعایت احکام شرعی و حفظ ظاهر در مجالس فقری / * امر به معروف و نهی از منکر راجع به واجبات و حلال و حرام است و نه همه مستحبات و مکروهات و ظواهر / اظهار طلب و چگونگی قبول / خلوص نیت در طلب / اعراض از یاد خدا * میلاد امام زمان (عج) / تولد ستاره امید * حضور مشایخ یا تعیین آنها برای وحدت بیشتر است، نه ایجاد اختلاف / میلاد حضرت حجت (عج) * تشبیه و مثل /

بکار بردن صفتی که غلبه بر صفات دیگر دارد / بعد و قرب / امید به وصل از وصل مهم‌تر است / چهار علت تحرک جسمی و یا روحی : علت‌های مادی ، غایی، صوری و فاعلی / خبر نداشتن از مقام خود * نقش ذکر در سلوک / غرور انسان گناهکار به بخشش ربّ کریم / ذکر و اوراد و دستورات در راه سلوک / تفاوت ذکرها / ذکرها نسبت به اشخاص متفاوت است / حسرت روزه نگرفتن * قرآن / دعا / مفوضه معتقدند که خداوند اختیار خود را کاملاً به بشر تفویض کرده است / علم پیامبر / سنت پیامبر * ظرف وقت و عمر را نباید خالی گذاشت و بایستی در هر موقعیت با انجام وظیفه‌ای درست پر کنیم / * زمان و مکان انجام هر کار را در نظر داشته باشید * ضررهای آشکار کردن حالات / عدم دل بستگی به حالات / توقف نکردن در مراحل سلوک / عبادت کردن به خاطر اطاعت امر * انجام وظیفه در زمان غیبت امام / احکام شرعی و احکام طریقتی / عشریه / اهمیت روز جمعه / تکلیف پرداخت وجوه شرعی در صورتی که شوهر مخالف با عشریه و یا پرداخت وجوه شرعی باشد / برگزاری مجلس فقری در شب دوشنبه و شب جمعه / خصوصیات و مناسبت روزهای جمعه و دوشنبه و اطاعت امر الهی